

عیسای دیگر

نامه‌ای سرگشاده به جویندگان ایران – آنجا که هر راهی از آن یگانه
نجات‌دهنده جدا می‌شود

تئوفیلوس



یک عیسی، بدل‌های بسیار

این نامه برای مردم ایران نوشته شده است – و برای هر کس که عیسی را دست دوم به او سپرده‌اند. نام او را شنیده‌اید. قرآن شما او را بیش از محمد نام می‌برد. شاعران شما دست به سوی او دراز کرده‌اند. تاریخ شما با او تماس یافت، آن هنگام که مغانی از فلات ایران رو به غرب راندند تا در برابر پادشاهی نوزاد زانو بزنند. اما میان شما و او صداهای بسیاری ایستاده‌اند و هر یک مدعی است که به شما بگوید او به‌راستی کیست: پیامبری که پیش از محمد آمد؛ دستیاری که روزی پشت سر مهدی نماز خواهد گزارد؛ یک «مظهر» در میان مظاهر بسیار، در زنجیره‌ای که به جای دیگری ختم می‌شود. این نامه یک ادعا دارد و همه چیز را بر سر همان می‌نهد: آن صداها، هر اندازه هم صادق باشند، عیسای دیگری را وصف می‌کنند – و عیسای حقیقی بزرگ‌تر از آن است که آنان اجازه تصورش را به شما داده‌اند.

Second Corinthians 11:4 · زیرا هرگاه کسی بیاید و عیسای دیگری را که ما به او موعظه نکردیم بشارت دهد، یا روحی دیگر را که نیافته بودید بیابید، یا انجیلی دیگر را که نپذیرفته بودید بپذیرید، نیک او را تحمل می‌کردید.

پولس این هشدار را در حدود سال ۵۵ میلادی نوشت – شش قرن پیش از قرآن، و دوازده قرن و نیم پیش از آنکه «باب» در شیراز دعوی خود را آشکار کند. بدلی که او از آن می‌ترسید عیسای انکارشده نبود، بلکه عیسای ویراسته بود: با زبان ستوده، در داستان جابه‌جا شده، و از آن یگانه چیز که نجات می‌بخشد تهی گشته. هر نظامی که در این نامه بررسی می‌شود همین ویرایش را انجام می‌دهد. هر کدام نام را نگاه می‌دارد و خود او را جابه‌جا می‌کند.

ریسمانِ شاقول

بناً اختلاف بر سر دیوار را با شاقول حل می‌کند، نه با رأی‌گیری. شاقول این نامه کتاب مقدس است – و این گزینش دلبخواهی نیست. این کتاب از همه مدعیانی که با آنها روبه‌رو خواهیم شد کهن‌تر است: زرتشت هیچ سخنی درباره عیسی بر جای ننهاد؛ قرآن ششصد سال پس از آن رسید که شاهدان عینی در گور خفته بودند؛ بهاءالله هجده قرن پس از قبر خالی، از زندانی عثمانی نوشت. هر نظام متأخر ناچار است جای خود را نسبت به این کتاب تعیین کند – با تأییدش، با بلعیدنش، یا با متهم‌کردنش. اما این کتاب خود پیش‌تر جای خویش را تعیین کرده و بر خود مهر نهاده بود:

Deuteronomy 4:2 · بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم چیزی می‌فزایید و چیزی از آن کم نکنید، تا اوامر یهوه خدای خود را که به شما امر می‌فرمایم نگاه دارید.

Isaiah 40:8 · گیاه خشک می‌شود و گل پژمرده می‌گردد، لیکن کلام خدای ما تا ابدالآباد استوار خواهد ماند.

تورات افزودن را حرام می‌کند. انبیا پایداری را اعلام می‌دارند. و رسولان انجیل را در برابر هر بازنگری آینده مهر و موم می‌کنند – به‌دقت بنگرید که چه کسی به‌عنوان بازنگر احتمالی نام برده می‌شود:

Galatians 1:8 · لیکن اگر ما نیز یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به شما بشارت دادیم بشارت دهد، ملعون باد.

فرشته‌ای از آسمان. این چهار کلمه را نگاه دارید. پیش از پایان این نامه با فرشته‌ای در غاری نزدیک مکه روبه‌رو خواهیم شد، و خود داوری خواهید کرد که آیا هشدار پولس سخنی انتزاعی بود.

یک محک، بر همه مدعیان

کتاب مقدس ما را و نمی‌گذارد تا این نظام‌ها را با ذوق یا میراث بسنجیم. یک محک می‌دهد، چنان برنده که هیچ دیپلماسی نرمش نتواند کرد:

First John 2:22-23 · دروغگو کیست جز آنکه انکار می‌کند که عیسی، مسیح است؟ او دجال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید. هر که پسر را انکار کند پدر را هم ندارد؛ و هر که به پسر اقرار نماید پدر را نیز دارد.

نه «آن که عیسی را دشنام دهد.» نه «آن که عیسی را نادیده گیرد.» آن که پسر را انکار کند – هرچند پیامبر را بستاید. به حکم خود کتاب مقدس، الهیاتی که عیسی را چون فرستاده‌ای

حرمت می‌نهد اما پسر بودنش را انکار می‌کند، مسیحیت ناقص یا دینِ خویشاوند نیست؛ همان خطای مشخصی است که رسولان از پیش نامش را نهادند و گفتند چشم‌به‌راهش باشیم.

در فصل‌های پیش رو هر صدا را به همین شاقول می‌سنجیم: اسلام قرآن، امامت شیعه، پیامبر باستانی ایران، و آن دو مرد از شیراز و تهران که پیروانشان هنوز به‌خاطرشان رنج می‌برند. آنچه را هر یک درباره عیسی می‌گویند می‌خوانیم، در کنار سخن کتابی می‌نهمیم که بر همه آنان مقدم است، و درست همان‌جا را نشان می‌کنیم که دیوارها کج شده‌اند. آنگاه – چون استدلال فقط زمین را می‌روید و تنها یک شخص می‌تواند در آن زمین به دیدار شما بیاید – این نامه نه با قیاس منطقی، بلکه با یک شهادت و یک در گشوده به پایان خواهد رسید.

یک چیز را این نامه نیست. این نامه بیزاری از ایران نیست. از سر مهر به ملتی نوشته شده که تشنگی‌اش برای خدا میان امت‌ها زبانزد است؛ ملتی که آمار رسمی حکومتش نیز نمی‌تواند تهی‌بودن دینِ اجباری را پنهان کند، و پسران و دخترانش با آهنگی که جهان کمتر به خود دیده، عیسی را در خواب‌ها می‌بینند. تیزی سطرهای پیش رو تیزیِ کارد جراح است، نه شمشیر سرباز. جراح فقط از آن رو می‌برد که بر آن است شفا دهد.

حرکتِ تنزل

این نظام‌ها را کنار هم بگذارید و یک حرکتِ واحد در همه آنها پدیدار می‌شود. اسلام عیسی را پیامبر می‌کند – گرامی، مولود از باکره، معجزه‌گر – اما حلقه‌ای در زنجیری که به محمد ختم می‌شود. مذهب اثناعشری فراتر می‌رود: چون عیسی بازگردد، پشت سر امام غایب نماز می‌گزارد؛ دستیار مهدی. آیین بهائی او را یکی از «مظاهر الهی» می‌سازد در کاروانی که تا باب و بهاء‌الله ادامه می‌یابد. مانی، هفده قرن پیش، خود را رسول عیسی مسیح و فارقلیط موعود خواند – و عیسی را سلف خویش کرد. چهار نظام، یک حرکت: عیسی را گرامی نگاه دار، و او را از خداوندگاری به حلقه‌ای در زنجیر تنزل ده.

کتاب مقدس صرفاً با این تنزل مخالف نیست؛ چنان بنا شده که تنزل بدون از هم دریدن کل کتاب ناممکن است – از نخستین صفحه یوحنا:

John 1:1 · در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.

John 1:14 · و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد – و جلال او را دیدیم، جلالی چون جلال پسر یگانه از جانب پدر – پر از فیض و راستی.

نه مخلوقی برکشیده، بلکه خالق فرودآمده. رساله کولسیان هیچ شکافی برای خوانش «مظهر» باقی نمی‌گذارد:

Colossians 2:9 · زیرا در وی، همه پُری الوهیت به‌صورت جسمانی ساکن است.

همه پُری. نه بازتابی از صفات خدا درخور یک عصر – بلکه پُری، در جسم. و عیسی خود آن را گفت، با کلماتی که هیچ پیامبر صرف از گفتنش جان به در نمی‌برد. آن هنگام که نام



شکل ۱.۰: چه کسی نخست آمد؟ همه مدعیان بر یک محور زمانی متناسب. کتاب مقدس پیش از سخن گفتنِ هر یک کامل بود — و اوستا، کتاب زرتشت، تا حدود عصر خود قرآن نوشته نشد.

الهی گفته شده در بوتۀ سوزان را بر زبان آورد و آشکارا بر تن کرد، شنوندگانش دست به سنگ بردند، زیرا نیک می‌فهمیدند او چه ادعایی می‌کند:

John 8:58 · عیسی به ایشان گفت: آمین آمین به شما می‌گویم، پیش از آنکه ابراهیم پدید آید، من هستم.

زنجیر در جهت دیگر می‌رود

هر نظام تنزل، وحی را چون مسابقه امدادی تصویر می‌کند: هر پیامبر چوب را به بعدی می‌سپارد و عیسی آن را به بزرگ‌تری یا متأخرتری وا می‌گذارد. کتاب مقدس جهت واقعی داستان را در دو آیه بیان می‌کند:

Hebrews 1:1-2 · خدا که در زمان‌های گذشته با اقسام متعدد و طریق‌های مختلف به‌وساطت انبیا به پدران ما سخن گفت، در این ایام آخر به‌وساطت پسر خود با ما سخن گفت؛ پسری که او را وارث همه چیز قرار داد و به‌وسیله او عالم‌ها را آفرید.

نخست انبیا — سپس پسر. خط نبوت از پسر عبور نمی‌کند؛ در او به کمال می‌رسد، چنان‌که هزار رود در یک دریا پایان می‌یابند. مدعی متأخری که عیسی را دوباره در ستون پیامبران بایگانی می‌کند، دنباله را ادامه نداده؛ جهتش را وارونه کرده است. از همین روست که در کتاب مقدس هیچ مقوله‌ای برای «پیامبر پس از پسر» وجود ندارد — اما برای درست چنین کسی مقوله‌ای نام‌دار هست، و آن را خواندیم: هر که پسر را انکار کند (John First 2:22).

پادشاه بازگردنده که در برابر هیچ‌کس سر خم نمی‌کند

انتظار شیعی سزاوار درنگی جداگانه است، زیرا حرکت تنزل را بر خود بازگشت دوم اجرا می‌کند. در روایات، عیسی فرود می‌آید تا مهدی را یاری کند، پشت سرش نماز بگذارد و به پادشاهی او خدمت کند. اکنون بخوانید کتابی که خود آموزه بازگشت را بنیاد نهاد، بازگردنده را چگونه وصف می‌کند:

Revelation 19:16 · و بر لباس و ران او نامی نوشته است: پادشاه پادشاهان و ربّ الارباب.

Philippians 2:9-11 · از این جهت خدا نیز او را به‌غایت سرافراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نام‌هاست به او بخشید، تا به نام عیسی هر زانویی خم شود، از آنچه در آسمان و بر زمین و زیر زمین است، و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است، برای تمجید خدای پدر.

هر زانویی — در آسمان، بر زمین، زیر زمین. کتاب مقدس هیچ مقوله‌ای ندارد برای انسانی که عیسی در برابرش فروتنی کند. اما مقوله‌ای دارد برای چهره‌ای آخرالزمانی که جهان را می‌خوانند تا به‌جای او در پیش برونند:

Matthew 24:24 · زیرا مسیحان دروغین و انبیای گدّبه ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه خواهند نمود، به‌حدی که اگر ممکن بود برگزیدگان را نیز گمراه می‌کردند.

و در زیر آموزه مهدی، تنزلی آرام‌تر خفته است: خودِ امامت – سلسله‌ای پیوسته از میانجیانِ معصوم و الهی‌هدایت که خدا را برای آدمیان تفسیر می‌کنند. کتاب‌مقدس آن منصب را برای همیشه بست:

First Timothy 2:5 · زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است، یعنی انسانی که مسیح عیسی باشد.

یک میانجی. نه یک پیامبر در میان بسیاران، نه نخستین دوازده تن، نه یک مظهر برای هر عصر. واژه «مسیح‌شده» – מָשִׁיחַ^{H4899} mashiach – هرگز عنوانِ شغلی نبود که هر نسل از نو صادر شود؛ یک شخص است، و بامدادِ توما تعیین کرد که کیست. آن هنگام که توما زخم‌ها را لمس کرد و گفت ای خداوند من و ای خدای من (John 20:28)، عیسی او را تصحیح نکرد؛ او را برکت داد. عیسای قرآنی موظف بود آن پرستش را چون شرک نکوهش کند – گناهی نابخشودنی. عیسای حقیقی آن را پذیرفت. مرز میان هر بدل و حقیقت، از میان همین دو پاسخ می‌گذرد.

میراث: اسحاق، نه اسماعیل

پیش از هر بحثی درباره عیسی، دوراهیِ کهن‌تری در راه است – و هر آنچه اسلامی است بر شاخه نادرستِ آن بنا شده. اسلام خود را دینِ ابراهیم می‌خواند. کعبه را خانه ابراهیم می‌گویند که با اسماعیل برافراشت. عید بزرگ قربان، ذبحِ فرزند به‌دست ابراهیم را یاد می‌کند – و سنتِ متأخرِ اسلامی آن فرزند را اسماعیل می‌نامد، هرچند خودِ قرآن هرگز نامِ آن پسر را نمی‌برد (سوره صافات)، و بزرگ‌ترین مفسرِ آغازینِ خودِ اسلام، طبری، پس از سنجیدنِ روایت‌های سنتِ خویش نتیجه گرفت که آن پسر اسحاق بود. تمام ادعای اسلام بر خدای ابراهیم از نخست‌زاده ابراهیم می‌گذرد. پس به سرچشمه‌ای بازگردید که هر دو ایمان مدعی آن‌اند، و بخوانید خدا به‌راستی چه گفت، آن هنگام که خودِ ابراهیم برای اسماعیل شفاعت کرد:

Genesis 17:19 · و خدا گفت: به تحقیق زوجهات ساره برای تو پسری خواهد زایید و او را اسحاق نام بنه، و عهد خود را با وی استوار خواهم ساخت، تا با ذریتِ او بعد از او عهد ابدی باشد.

Genesis 17:20 · و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم و او را بسیار کثیر گردانم؛ دوازده رئیس از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی به‌وجود آورم.

Genesis 17:21 · لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقتِ معین در سال آینده برای تو خواهد زایید.

این دو آیه را با انصاف بخوانید و ببینید که هر دو تحقق یافت. اسماعیل برکت یافت. به‌راستی دوازده امیر از او برخاست. به‌راستی امتی عظیم شد – هیچ‌کس که چهارده قرن

تمدن اسلامی را بنگرد نمی‌تواند انکار کند که پیدایش ۱۷:۲۰ حرف‌به‌حرف راست آمد. اما برکت، عهد نیست. متن، مرز را با یک واژه می‌کشد: لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت. به یک پسر، امتی بزرگ وعده شد؛ به پسر دیگر – با ذکر نام، پیش از آنکه آینده هیچ‌یک از دو کودک پیدا باشد – عهد جاودانه، همان مجرای که نجات‌دهنده همه امت‌ها از آن می‌آمد.

خدا آن را تکرار کرد تا جای اشتباه نماند:

Genesis 21:12 · و خدا به ابراهیم گفت: درباره پسر خود و کنیزت، به نظرت سخت نیاید؛ بلکه هر آنچه ساره به تو گفته است، سخن او را بشنو، زیرا که ذریت تو از اسحاق خوانده خواهد شد.

و چون آزمون موريا فرا رسید – همان رخدادی که عید اسلام یادش می‌کند – تورات نام پسر را سه‌باره می‌آورد و هر رخنه‌ای را می‌بندد:

Genesis 22:2 · گفت: اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست می‌داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موريا برو، و او را در آنجا بر یکی از کوه‌هایی که به تو نشان می‌دهم برای قربانی سوختنی بگذاران.

پسر یگانه‌ات، اسحاق. تورات در یک آیه سه بار نامش را می‌برد. قرآن، در بازگفت همان صحنه، هیچ نامی نمی‌برد. و اجماع متأخر اسلامی نامی را عرضه کرد که متن هرگز نداده بود – بر خلاف کهن‌ترین دانش خود اسلام. نظامی که ناچار است نام بسازد، با همین نیاز اقرار می‌کند که متن، چنان‌که نوشته شده، آن را فرو می‌ریزد. در هیچ نسخه خطی تورات، در هیچ سده‌ای و هیچ سرزمینی، در موريا «اسماعیل» نیامده است.

چرا همین یک آیه همه چیز پایین دست را تعیین می‌کند

این نزاعی بر سر شجره‌نامه نیست. عهد با اسحاق بستر رودی است که هر وعده بعدی در آن جاری است: از اسحاق به یعقوب، از یعقوب به یهودا (Genesis 49:10)، از یهودا به داوود، از داوود به مسیح. وقتی عهد جدید با یک نسب‌نامه گشوده می‌شود، همین بستر را تا مصبش پی می‌گیرد. پولس اصل را بی‌پرده می‌گوید:

Romans 9:7 · و نه اینکه چون ذریت ابراهیم‌اند، جمیعاً فرزند باشند؛ بلکه «ذریت تو از اسحاق خوانده خواهند شد.»

نسب جسمانی از ابراهیم هیچ عهدی نمی‌آورد – عهد همان‌جا جاری است که خدا مقررش کرد. پس دینی که عهد ابراهیم را از مسیر اسماعیل عبور می‌دهد صرفاً خطایی تاریخی نکرده؛ خود را از یگانه مجرای که نجات موعود در آن سفر می‌کند جدا ساخته است. بیرون از بستر رود ایستاده و مدعی رود است.

و اینجا دری گشوده می‌شود، نه بسته – زیرا عهد با اسحاق هرگز تنها برای دودمان اسحاق نبود. آیه‌ای که خدا در آن فراخوان ابراهیم را اعلام می‌کند، می‌گوید این مجرا برای چه هست:

Genesis 18:18 · و حال آنکه از ابراهیم هرآینه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد، و جمیع امت‌های جهان از او برکت خواهند یافت.

جمیع امت‌ها – ایران هم، فرزندان اسماعیل هم. برکت از آغاز برای رسیدن به آنان بود؛ فقط از راه اسحاق سفر می‌کند، از راه یهودا، از راه داوود، تا مسیح – و از او به هر خانواده‌ی روی زمین. تراژدی ادعای اسماعیلی این نیست که خدای ابراهیم را می‌جوید؛ این است که او را در بالادستِ رودِ عوضی می‌جوید و از این رو هرگز به دریا نمی‌رسد. فرزندان اسماعیل هرگز از نجات محروم نبودند؛ تنها از مجرا بودن محروم بودند – و مردی که از تشنگی می‌میرد نیازی ندارد مالکِ چاه باشد. باید از آن بنوشد.

به گواهی کتابی که خود راست می‌خوانند

شگفت‌ترین واقعیت در تمام این مناقشه، همان است که آموزگارانِتان از همه کمتر مایل‌اند با آن بنشینید: قرآن خود به سود کتاب‌مقدس شهادت می‌دهد. تورات را وحیِ خودِ خدا می‌خواند که با هدایت و نور نازل شد (مائده ۴۴). انجیل را تصدیق و نور می‌نامد و به اهل انجیل فرمان می‌دهد بدانچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند (مائده ۴۶-۴۷). به خودِ محمد، در لحظه‌ی تردید، می‌گوید پیام را با پرسیدن از آنان که کتابِ پیش از تو را می‌خوانند راستی‌آزمایی کند (یونس ۹۴). و دو بار اصلی را اعلام می‌کند که اکنون همه‌چیز بر آن می‌چرخد: کلمات خدا را هیچ دگرگون‌کننده‌ای نیست (انعام ۱۱۵؛ کهف ۲۷).

این گواهی را لحظه‌ای نگاه دارید و یک واقعیتِ سختِ تاریخ را بر آن بیفزایید که هیچ پژوهشگری از هیچ آیینی در آن اختلاف ندارد: تورات و انجیلی که در روزگار محمد وجود داشت، همان تورات و انجیلی است که امروز در دست ماست. کهن‌ترین طومارهای بحرالْمیت بیش از هفت قرن پیش از محمد نگاشته شدند – و جوان‌ترینشان همچنان پنج قرن پیش از او؛ کتاب‌های بزرگِ کهنِ کتاب‌مقدس – سینائی‌کوس و واتیکانوس – بیش از دو قرن پیش از او پدید آمدند. اکنون در موزه‌ها نشسته‌اند و همان را می‌خوانند که کتاب‌مقدس‌های ما می‌خوانند. هر کتابی که قرآن در سال ۶۱۰ تأیید کرد، حرف‌به‌حرف همان کتابی است که این نامه از آن نقل می‌کند.

دوراهای بی‌گريزگاه

اکنون تله بسته می‌شود – تله‌ای که ما نساختیم؛ الهیاتِ اسلامی برای خود ساخت. آن کتابِ تأییدشده و تغییرناپذیر می‌گوید عهد از اسحاق می‌گذرد نه اسماعیل (Genesis 17:21). می‌گوید بر خودِ خداوند نیزه خواهند زد و بر او سوگواری خواهند کرد (Zechariah 12:10). می‌گوید آن بنده گناهان ما را بر خود می‌گیرد و به سبب تقصیرهای ما مجروح می‌شود (Isaiah 53:5). می‌گوید پسر، سخن پایانی خداست (Hebrews 1:2). هر یک از این جمله‌ها قرآن را نقض می‌کند. پس عالمِ مسلمان ناگزیر است میان دقیقاً دو موضع یکی را برگزیند، و هر دو دعوی او را ویران می‌کنند:

۱. اگر کلام خدا تحریف‌ناپذیر است – چنان‌که قرآن خود اصرار دارد – پس کتاب مقدس دست‌نخورده بر جاست، و کتاب مقدس قرآن را رد می‌کند. آموزه قرآن درباره کتاب، محافظ کتاب مقدس می‌شود.

۲. و اگر کلام خدا به هر حال تحریف‌پذیر است، قرآن شاخه‌ای را بریده که خود بر آن نشسته: نمی‌تواند مدعی حفاظتی شود که پیشینیانش نداشتند، و تأیید کتابی تحریف‌پذیر خود خطایی بود – در متنی که مدعی است هیچ خطا ندارد.

موضع سومی نیست. گریزگاه رایج – «تحریف»، این آموزه که یهودیان و مسیحیان کتاب‌هایشان را دگرگون کردند – دیر می‌رسد و به کار نمی‌آید. باید توضیح دهد چرا خدا به محمد فرمان داد حقیقت را با رجوع به کتابی تحریف‌شده بیازماید (یونس ۹۴)؛ چرا قرآن به اهل انجیل می‌گوید به انجیلی داوری کنند که به گمان این نظریه دیگر به شکل معتبر وجود نداشت (مائده ۴۷)؛ و چرا نسخه‌های فیزیکی، مهر و موم شده در غارهای بیابان و کتابخانه‌های امپراتوری قرن‌ها پیش از اسلام، با متن امروز هم‌داستان‌اند و با آن نظریه نه. برهان اسلام نیازمند آن است که کتاب مقدس درست تا آنجا معتبر بماند که محمد را پیشگویی کند، و درست همان‌جا تحریف شده باشد که او را نقض می‌کند. هیچ متنی بر زمین نمی‌تواند هر دو باشد؛ و یک نسخه خطی نمی‌تواند هم‌زمان در آیه‌هایی که اسلام وام می‌گیرد امین، و در آیه‌هایی که اسلام انکار می‌کند مجعول باشد.

این را نیز بدانید که بسیاری از کهن‌ترین مراجع اسلام این تله را به روشنی دیدند و تنها عقب‌نشینی شرافتمندانه موجود را برگزیدند: از ابن عباس به بعد، مفسران آغازین عمدتاً بر آن بودند که تحریف در تفسیر بود، نه در متن – «تحریف معنا»، کژخوانی خوانندگان، نه دگرگونی حتی یک واژه نوشته. آموزه تمام‌عیار تحریف متن تنها چهار قرن پس از محمد، به دست ابن حزم در قرن یازدهم، نظام‌مند شد – یعنی خود این دیوار از دینی که از آن دفاع می‌کند جوان‌تر است. و دریابید آن موضع آغازین چه چیزی را وا می‌نهد: خود متن بر جای است. اما هر برهان این نامه از خود متن گرفته شده – واژه اسحاق در پیدایش ۱۷، واژه نیزه‌خورده در زکریا ۱۲، واژه پسر در مزمور دوم – نه از تفسیر هیچ‌کس. عقب‌نشینی عالمان، تمام میدان را تسلیم می‌کند. اگر تنها معنا تحریف شده، پس واژه‌های تحریف‌نشده را خودتان بخوانید و پرونده بسته است؛ و اگر واژه‌ها تحریف شده، قرآن سندی مجعول را تأیید کرده است. این دایره را نمی‌توان چهارگوش کرد – و از همین رو هرگز نشده است.

محک خود تورات، به قاعده خودش

تیزتر هم می‌شود. چون اسلام تورات را حق می‌شمارد، اسلام به قواعد خود تورات برای آزمودن پیامبران پای‌بند است – قواعدی که دو هزار سال پیش از غار حرا نوشته شد:

Deuteronomy 13:1-3 · اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد و آیتی یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد، و آن آیت یا معجزه که از آن به شما خبر داده گفت «خدایان غیر را که نمی‌شناسید پیروی نمایم و آنها را عبادت کنیم» واقع شود، سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو؛ زیرا یهوه خدای شما،

شما را می‌آزماید تا بدانند که آیا یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جانِ خود محبت می‌نمایید یا نه.

محک این نیست که نشانه چشمگیر باشد. این است که آیا پیام آنچه را خدا پیش‌تر مکشوف کرده بازپس می‌گوید. فرستاده‌ای که پس از عهد اسحاق می‌آید و آن را از مسیر اسماعیل می‌گذرانند؛ پس از وعده نجات‌دهنده نیزه‌خورده می‌آید و نیزه را انکار می‌کند؛ پس از پسر می‌آید و او را به بندگی فرو می‌کاهد – چنین فرستاده‌ای در محک تورات مردود است، به معیار خود تورات، همان معیاری که اسلام مدعی پذیرشش است. برای رسیدن به این حکم به هیچ برهان مسیحی نیاز ندارید. کافی است مقدمه مسلمانان را بگیرید – تورات حق است – و تورات را بخوانید.

و کتاب‌های عهد جدید نیز، که قرآن آنها را هم نور می‌خواند، سازوکار تحویل پیام بدلی را از پیش نام برده بودند. تمام وحی محمد بر یک دیدار تنها با فرشته‌ای در غاری استوار است – دیداری که به روایت کهن‌ترین سیره‌نویس اسلام، در آغاز چنان او را هراساند که ترسید تسخیر شده باشد. پنج قرن و نیم پیش‌تر، این نوشته شده بود:

Second Corinthians 11:14 · و عجب نیست، چون‌که خود شیطان هم خویشتن را به فرشته نور مشابه می‌سازد.

Second Peter 2:1 · لکن در میان قوم، انبیای گدّبه نیز بودند، چنان‌که در میان شما هم معلمان گدّبه خواهند بود که بدعت‌های مهلک را خفیه خواهند آورد، و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید.

آن عبارت آخر را آهسته بخوانید: آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود. از میان همه نشانه‌هایی که رسول می‌توانست برای شناسایی بدل آینده برگزیند، انکار خرید را برگزید – بهای فدیّه، صلیب را. شش قرن بعد پیامی برخاست که مشهورترین ادعای اعتقادی‌اش درباره عیسی درست همین انکار است: او را نکشتند و مصلوبش نکردند (نساء ۱۵۷). هشدار و تحقق چون کلید و قفل بر هم می‌نشینند. فصل بعد آن کلید را می‌چرخاند.

انکار صلیب

از هر آنچه قرآن درباره عیسی می‌گوید، یک جمله بیش از همه باقی وزن دارد: او را نکشتند و مصلوبش نکردند، لیکن امر بر آنان مشتبه شد (نساء ۱۵۷). نود و نه درصد ایران با این جمله بار می‌آید. در نخستین شنیدن، چون اکرامی به عیسی می‌نماید – خدا پیامبرش را از مرگی ننگین می‌رهاند. اما نیک بنگرید این جمله به‌واقع چه چیزی را حذف می‌کند، و خدا را به چه کاری وا می‌دارد.

کتاب مقدس مصلوب‌شدن را پایانی ناگوار نمی‌داند که خدای وفادار قاعدتاً باید از آن جلوگیری می‌کرد. آن را تمام مقصود داستان می‌داند – طراحی‌شده، پیشگویی‌شده، و بها داده‌شده:

First Corinthians 15:3-4 · زیرا که اول به شما سپردم آنچه نیز یافتیم، که مسیح بر حسب کتب در راه گناهان ما مرد، و اینکه مدفون شد و در روز سوم بر حسب کتب برخاست.

بر حسب کتب – دو بار. کدام کتب؟ نه نوشته‌های بعدی مسیحی: انبیای عبرانی، همان کتاب‌هایی که اسلام نور می‌خواند. هفت قرن پیش از آنکه روم نخستین صلیبش را برافرازد، اشعیا آن بنده را وصف کرد:

Isaiah 53:5-6 · و حال آنکه به سبب تقصیرهای ما مجروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید؛ و تأدیبه سلامتی ما بر وی آمد و از زخم‌های او ما شفا یافتیم. جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هر یک از ما به راه خود برگشته بود، و خداوند گناه جمیع ما را بر وی نهاد.

و زکریا جمله‌ای را ثبت کرد که باید هر خواننده‌ای را بر جای می‌خکوب کند، زیرا گوینده خود خداوند است، به صیغه اول شخص:

Zechariah 12:10 · و بر خاندان داوود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت، و بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست، و برای او ماتم خواهند گرفت چنان‌که برای پسر یگانه ماتم می‌گیرند، و برای او تلخی خواهند نمود چنان‌که برای نخست‌زاده خود تلخی می‌نمایند.

بر من که نیزه زده‌اند خواهند نگریست. یک آیه، و هر دو چیزی که اسلام انکار می‌کند یک‌جا در آن است: اینکه نجات‌دهنده نیزه خواهد خورد، و اینکه نیزه‌خورده خداست. نساء ۱۵۷ فقط با یک آموزه مسیحی درنیفتاده؛ با تورات و انبیایی درافتاده که قرآن خودشان راستشان می‌شمارد.

نظریه جایگزینی خدا را به چه کاری وا می‌دارد

توضیح رایج اسلامی – که خدا کسی دیگر را شبیه عیسی نمود و گذاشت به جای او بمیرد – سزاوار است همان خواننده شود که هست: این ادعا که خدا پرهزینه‌ترین فریب تاریخ را صحنه‌آرایی کرد. بنا بر این نظریه، خدا به عمد شواهد دیداری یک مصلوب‌شدن را جعل کرد؛ گذاشت شاهدان عینی صادقانه به خطا روند؛ گذاشت شاگردان همان خطا را موعظه کنند؛ گذاشت میلیاردها انسان در شصت نسل جانیشان را بر آن بنا کنند – و سپس، ششصد سال بعد، بی‌سروصدا اصلاحیه صادر کرد. خدای کتاب مقدس نمی‌تواند دروغ بگوید (Titus 1:2)؛ خدای نساء ۱۵۷ دروغی را در پی بنای تاریخ جهان نهاد و نامش را نجات گذاشت. این اختلاف جزئی در تفسیر نیست. دو شخصیت متفاوت است با یک نام.

چرا این انکار کشنده است، نه آرایشی

صلیب و رستاخیز را بردارید، و مسیحیت دینی اندکی متفاوت نمی‌شود – هیچ می‌شود. کتاب مقدس خود چنین می‌گوید، با صراحتی که هیچ آیین دیگری جرأت نکرده دربارهٔ بنیاد خویش روا دارد:

First Corinthians 15:14-17 · و اگر مسیح برنخاست، باطل است وعظ ما و باطل است نیز ایمان شما. و شهود گدّبه نیز برای خدا شدیم، زیرا دربارهٔ خدا شهادت دادیم که مسیح را برخیزانید، و حال آنکه او را برنخیزانید در صورتی که مردگان برنمی‌خیزند. زیرا هرگاه مردگان برنمی‌خیزند، مسیح نیز برنخاسته است. اما هرگاه مسیح برنخاسته است، ایمان شما باطل است و شما تاکنون در گناهان خود هستید.

شما تاکنون در گناهان خود هستید. آنچه به‌راستی در میان است همین است. بی‌خرد، بخششی نیست؛ صلیب زیور مسیحیت نیست، خود معامله است. و از همین جاست که موضع بهائی – یگانه آیین ایران که وقوع مصلوب‌شدن را می‌پذیرد – باز به همان بن‌بست می‌رسد: رخداد را می‌پذیرد اما رستاخیز را در استعاره حل می‌کند؛ برخاستنی «روحانی». عیسای برخاسته آن نظریه را پیشاپیش رد کرد، در بدن خویش، برای شکاک که برهان جسمانی می‌خواست:

John 20:27 · پس به توما گفت: انگشت خود را به اینجا بیاور و دست‌های مرا ببین؛ و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار، و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان‌دار باش.

زخمی که بتوان انگشت در آن نهاد استعاره نیست. و قربانی‌ای که آن زخم‌ها مُهرش کردند، به حساب خود کتاب مقدس، تکرارناپذیر و بی‌دنباله بود – و این در را بر هر «مظهر بعدی» و هر شریعت تازه می‌بندد:

Hebrews 9:26-28 · زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد؛ لکن الآن یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد. و چنان‌که مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است، همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه برای کسانی که منتظر او می‌باشند ظاهر خواهد شد به‌جهت نجات.

یک بار قربانی شد. و رخداد بعدی در تقویم خدا پس از صلیب، نه پیامبری تازه است، نه کتابی تازه، نه مظهری تازه – بار دیگر ظاهر خواهد شد. میان آن قربانی و این ظهور، آسمان هیچ چیز دیگری در برنامه نهاده است. هر صدایی که آن فاصله را با وحی‌ای دیگر پر می‌کند، در حاشیهٔ دفتری بسته‌شده می‌نویسد.

کلام مدفون زیر سنت

اگر فصل‌های پیشین آموزه‌های اسلام را سنجید، این فصل روش آن را می‌سنجد – و اینجا کتاب مقدس کاری شگفت می‌کند. صرفاً آن روش را رد نمی‌کند؛ شش قرن پیش از قرآن، در رویارویی عیسی با فریسیان، آن را کالبدشکافی کرده بود. آن رویارویی را با ایران در ذهن بخوانید، و دیگر تاریخ کهنه نیست. آینه است.

فریسیان بت‌پرست نبودند. کتاب مقدس آموخته‌ترین مردان روزگار خود بودند، امینان و حی راستین – و آن را زیر مرجعیتی دوم زنده به‌گور کرده بودند: سنت شفاهی مشایخ، حکم بر حکم، تا آنجا که شرح بر کتاب فرمان می‌راند. حکم عیسی بر آن دستگاه تیزترین جمله‌ای است که او هرگز دربارهٔ دین گفت:

Mark 7:8-9 · زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارید، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها، و چنین رسوم دیگر بسیار به‌جا می‌آورید. پس بدیشان گفت: حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید.

Mark 7:13 · پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید باطل می‌سازید، و کارهای مثل این بسیار به‌جا می‌آورید.

اکنون معماری اسلام را به نامش بخوانید: قرآن، سپس حدیث، سپس سنت، سپس چهار مکتب فقه که از هیئت نماز تا سهم الارث بر همه چیز حکم می‌رانند – سنت بر سنت، تا آنجا که فقیهان بر وحی فرمان می‌رانند. این همان ماشین فریسیان است، بازساخته در مقیاس یک تمدن، با یک گام فراتر که فریسیان هرگز جرأتش را نکردند: آنان کتاب را زیر شرح دفن کردند؛ اسلام کتاب‌ها را تحریف‌شده اعلام کرد و جایگزین ساخت. تورات هر دو حرکت را در یک آیه حرام کرده بود: بر کلامی که من به شما امر می‌فرمایم چیزی میفزایید و چیزی از آن کم مکنید (4:2 Deuteronomy).

دفتر حساب به‌جای بخشش

دندهٔ دوم فریسی: پارسایی چون حسابداری. ششصد و سیزده فرمان، بسط‌یافته در هزاران حکم؛ تقوا چون حسابرسی مادام‌العمر:

Matthew 23:4 · زیرا بارهای گران و دشوار را می‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند، و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند.

پنج رکن، حلال و حرام، و ترازو در روز بازپسین که عمل را با عمل می‌سنجد – همان معماری، همان حسابرسی. پولس، که خود فریسی آموزش‌دیده بود، تشخیص زندگی پیشین خویش را نوشت، و بر چهارده قرن دیانت اسلامی حرف‌به‌حرف می‌نشیند:

Romans 10:2-3 · زیرا دربارهٔ ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند، لکن نه از روی معرفت. زیرا که چون از عدالت خدا بی‌خبر بودند و می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند.

تراژدی دفتر حساب این نیست که بیش از حد می‌طلبید؛ این است که هرگز نمی‌تواند بگوید تمام شد. شریعت داده شد تا چون لالا ما را به مسیح برساند (3:24 Galatians) – دین‌های دفتر حساب، شاگرد را برای همیشه پشت میز لالا نگاه می‌دارند و نام کلاس را بهشت می‌گذارند.

ستودن پیامبران، واپس‌زدن پیامشان

دندهٔ سوم، و ژرف‌ترین. فریسیان مقبره‌های انبیا را می‌آراستند و آن یگانه را که همهٔ انبیا نشان می‌دادند و می‌زدند:

Matthew 23:29 · وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار! زیرا قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفن‌های صادقان را زینت می‌دهید.

John 5:39-40 · کتب را تفتیش کنید، زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید؛ و آنها است که به من شهادت می‌دهد. و نمی‌خواهید نزد من آیید تا حیات یابید.

اسلام همهٔ مقبره‌های کتاب مقدس را می‌آراید – آدم، نوح، ابراهیم، موسی، داوود؛ همه پیامبر خوانده، همه مسلمان پیشین بازگفته – و پسری را که گواهی مشترکشان بدو اشاره دارد و می‌گذارد. زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید؛ چون که او دربارهٔ من نوشته است (John 5:46). بیشینهٔ حرمت برای شاهدان؛ واپس‌زنی سازمان‌یافتهٔ شهادتشان. این بینش دینی تازه‌ای نیست. کهن‌ترین شکست دینی کتاب است، در چاپ دوم.

فارقلیط مردی از مکه نبود

یکی از ستون‌های ادعای اسلامی به این فصل تعلق دارد، زیرا سنتی است که مستقیم بر متنی نهاده شده. به مسلمانان می‌آموزند عیسی محمد را پیشگویی کرد – تسلی‌دهندهٔ موعود انجیل یوحنا، خوانده به «احمد». اما آیه، تسلی‌دهنده را با واژه‌های خودش می‌شناساند، و هیچ سنتی نمی‌تواند متنی را که تأییدش می‌کند از رأی ببندازد:

John 14:26 · لیکن تسلی‌دهنده، یعنی روح القدس، که پدر او را به اسم من می‌فرستد، او همه‌چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.

یعنی روح القدس. فرستاده به نام عیسی، برای جلال عیسی، یادآور سخنان عیسی – نازل‌شده بر شاگردان در چند هفته، نه رسیده بر شتری شش قرن بعد. برای آنکه این آیه محمد را پیشگویی کند، باید همان بندی را حذف کرد که تعریفش می‌کند.

کلماتی که هرگز به ویراست دوم نیاز ندارند

و در زیر تمام این روش، ژرف‌ترین اقرارش خفته است، نوشته در خودِ قرآن: «هر آیه‌ای را نسخ کنیم یا از یادها ببریم، بهتر از آن یا همانندش را می‌آوریم» (بقره ۱۰۶؛ همچنین نحل ۱۰۱). این آموزه نسخ است — عالمان کلاسیک اسلام آموختند که آیه‌های متأخر قرآن آیه‌های پیشین را باطل می‌کنند، و قرن‌ها صرفِ فهرست‌کردنش کردند: برخی صدها آیه را منسوخ شمردند، سیوطی حدود بیست، دیگران پنج. با آنچه این آموزه وا می‌نهد بنشینید: وحی‌ای که باید با بهتر از خود جایگزین شود، به اقرار خویش، بهبودپذیر بود — در همان کتابی که می‌گوید کلمات خدا را دگرگون‌کننده‌ای نیست (انعام ۱۱۵). و این ویراستن هرگز نایستاد. در ایران شیعی هر مؤمن عادی در عمل به احکام مجتهدی زنده گردن می‌نهد — تقلید از مرجع — که فتوایش برای او حکم اراده خداست؛ و خمینی در نامه دی‌ماه ۱۳۶۶ (ژانویه ۱۹۸۸) تاج این دستگاه را گذاشت و حکم کرد که حکومت اسلامی «بر تمام احکام فرعیه تقدم دارد، حتی نماز و روزه و حج» دو بار بخوانید: دولت می‌تواند خود ارکان دین را معلق کند. متنی منجمد، و مردانی زنده با وکالت‌نامه بر خدا.

اکنون بشنوید مردی را که خود قرآن پارسایش می‌خواند، با ادعای متقابلی که هیچ پیامبری هرگز جرأتش را نکرد:

Matthew 24:35 · آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد.

هیچ آیه‌ای از عیسی آیه دیگر او را نسخ نمی‌کند. هیچ تعلیم متأخرش تعلیم پیشین را باطل نمی‌سازد؛ هیچ شورا و پاپ و فقیهی بر فرمان‌هایش وکالت ندارد؛ نخستین موعظه‌اش و واپسین نفسش یک چیز می‌آموزند. و کتابی که سخنانش را حمل می‌کند، پادزهر تقلید را در خود ساخته است: اهل بیریه ستوده شدند که حتی رسول را با کتب سنجیدند (Acts 17:11)، و حتی رسول یا فرشته‌ای که جز این بشارت دهد زیر لعنت می‌افتد (Galatians 1:8). در یک نظام، عالم تو را با حکم امسالش داوری می‌کند؛ در انجیل، تو فرمان داری عالم را با کتاب تغییرناپذیر داوری کنی. خدایی که وحی خود را بهبود می‌بخشد و فقیهانی که ارکان خود دین را معلق می‌کنند — یا پسری که سخنانش از آسمان و زمین دیرپاتر است. گزینش این است، و همیشه همین بود:

Matthew 7:15-16 · اما از انبیای گدّبه احتراز کنید که به لباس میش‌ها نزد شما می‌آیند، ولی در باطن گرگان درنده می‌باشند. ایشان را از میوه‌های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را از خس می‌چینند؟

ملکوت در بسته

امضای واپسینی هست که دین تسخیرشده را نشان می‌دهد، و از درون ایران آسان‌تر از هر جا دیده می‌شود، زیرا شما زیر آن زندگی می‌کنید. عیسی در آخرین کیفرخواست علنی‌اش علیه فریسیان نامش را برد:

Matthew 23:13 · لکن وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار، که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید؛ زیرا خود داخل نمی‌شوید و داخل‌شوندگان را از دخول مانع می‌شوید.

بستن ملکوت – نگهبانی در، در هر دو جهت. در قرن نخست یعنی تکفیر: بزرگان کنیسه هم‌داستان شدند که هر که عیسی را مسیح بخواند از کنیسه بیرون شود (John 9:22). در جمهوری اسلامی یعنی همان قانونی که شما بهتر از هر ناظر بیرونی می‌شناسید: ارتداد چون جرم مستوجب مرگ؛ شهروندانی که از تولد مسلمان ثبت می‌شوند، هر چه باور داشته باشند؛ بهائیان محروم از دانشگاه؛ نوکیشان محاکمه‌شده در دادگاه انقلاب؛ و سرشماری‌ای که ۴.۹۹ درصد را مؤمن گزارش می‌کند، زیرا بی‌ایمانی خانه‌ای نیست که کسی اجازه علامت‌زدنش را داشته باشد. حقیقت مطمئن، قانع می‌کند. دین تسخیرشده درهای خروج را قفل می‌کند – و خود قفل، اعتراف است که برهان‌ها شکست خورده‌اند.

عیسی به شاگردانش گفت روحِ درباری تا کجا خواهد رفت، در جمله‌ای که چون خبر فردای تهران خوانده می‌شود:

John 16:2 · شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شما را بگشود، گمان برَد که خدا را خدمت می‌کند.

گمان برَد که خدا را خدمت می‌کند. مردانی که آموزگاران بهائی را بر دار کردند، قاضیانی که مسیحیان کلیسای خانگی را محکوم می‌کنند، پدرانی که دختران تعمید یافته را از خود می‌رانند – کتاب مقدس اینان را هیولاهایی بیرون از دین نمی‌شمارد. آنان را میوه رسیده نوع مشخصی از دین می‌شناسد: غیرتی در خدمت نظامی که در آن رضای خدا با پاسبانی دری به‌دست می‌آید که خدا هرگز از کسی نخواست پاسبانش باشد. و همان نظام، هم‌زمان، دریا و خشکی را در تبلیغ می‌پیماید تا یک مرید تازه بسازد (Matthew 23:15) – گسترش به بیرون، خروجی‌های مهر و موم به درون. فشار فقط در یک جهت. فیض در هر دو جهت آزادانه روان است.

دری که هیچ‌کس پاسبانش نیست

اکنون تصویر مقابل را بشنوید، که تمام فرق میان دین تسخیرشده و ملکوت خداست. در برابر در پاسبانی‌شده، دری گشوده؛ در برابر بار، دعوتی که در دو هزار سال حتی یک بار به‌دست هیچ دادگاهی اجرا نشده است:

Matthew 11:28 · بیایید نزد من، ای تمام زحمتکشان و گران‌باران، و من شما را آرامی خواهم بخشید.

هیچ محکمه‌ای هرگز کسی را از آن در به‌زور نگذرانده، زیرا زور، هدیه را نابود می‌کرد. و آنچه در آن سوی در انتظار است درست همان چیزی است که دین دفتر حساب هرگز نمی‌تواند صادر کند و دولت پلیسی هرگز نمی‌تواند بازرسی کند – شریعت جابه‌جاشده از کتاب قانون به دل:

Jeremiah 31:33 · اما این است عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست، خداوند می‌گوید: شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت، و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود.

شریعتی که بر دل نوشته شده گشت ارشاد نمی‌خواهد؛ پارسایی هدیه‌گرفته ترازو نمی‌خواهد. این وعده در خود کتب انبیای تورات باوران داده شد – عهد تازه، اعلام شده به زبان ارمیا چون عهدی که جانشین سینا خواهد شد. دریابید این برای کل معماری دین اجباری چه معنایی دارد: خدای کتاب مقدس خود اعلام کرد الگوی اجرای بیرونی موقتی است و جایگزینش را وعده داد. حکومت‌هایی که به نام او مرددان را اعدام می‌کنند از نظم او دفاع نمی‌کنند؛ از داریستی دفاع می‌کنند که او بیست و شش قرن پیش حکم برچیدنش را داده بود.

کشور خود شما نمایشگاه بزرگ این فصل در روزگار ماست. دو نسل اجرای حداکثری – دولت، مدرسه، دادگاه، دوربین – و نظرسنجی‌های مستقلى که حکومت نمی‌تواند مهارشان کند، در خلوت به زحمت یک‌سوم جمعیت را می‌یابند که هنوز حاضر باشند خود را شیعه بخوانند؛ و میلیون‌ها تن خود را جوینده می‌خوانند، معنوی می‌خوانند، یا بریده. اجبار مسجدها را پُر نکرد؛ دل‌ها را خالی کرد و به ملتی آموخت خدا را با باتوم تداعی کند. این گواهی علیه خدا نیست. گواهی علیه دروازه است – و درست همان نتیجه‌ای است که کتاب مقدس پیش‌بینی می‌کند، هر گاه آدمیان آنجا که خدا در گذاشت، ایست‌بازرسی بسازند.

محکوم به قانون خودشان

فصل پیشین نشان داد درباری نشان دین تسخیر شده است. این فصل فراتر می‌رود و رسماً کیفرخواست تنظیم می‌کند – زیرا پیگرد مسیحیان به دست جمهوری اسلامی فقط معیار کتاب مقدس را نمی‌آزارد. بند به بند، هر مرجعی را نقض می‌کند که خود نظام مدعی ایستادن بر آن است: قرآنش، قانون اساسی‌اش، قانون مجازاتش، امامانش، و میراث ایرانی‌اش. این را چون همان کیفرخواستی بخوانید که هست. هر بند تنها به اسناد خود دادستان استناد می‌کند.

بند یکم: قرآن همان اجباری را حرام می‌کند که نظام به کار می‌بندد

مشهورترین جمله قرآن در این باب بقره ۲۵۶ است – در دین هیچ اجباری نیست. کهف ۲۹ فراتر می‌رود: هر که خواهد ایمان بیاورد و هر که خواهد کافر شود. یونس ۹۹ مستقیم از محمد می‌پرسد: آیا تو مردم را به اکراه وامی‌داری تا مؤمن شوند؟ – پرسشی بلاغی که جمهوری اسلامی هر روز با پاسخ غلط بدان جواب می‌دهد. و قرآن را سر تا سر بجوید، به دنبال کیفری دنیوی برای ترک اسلام: هیچ نیست. حتی یک آیه نیست. حکم مرگ برای مرتد یکسره از حدیث می‌آید – لایه سنت، گردآمده نسل‌ها بعد. یعنی نهایی‌ترین قانون نظام علیه نوکیشان، نمونه دقیق همان بیماری‌ای است که این نامه پیش‌تر تشخیص داد: باطل‌ساختن کلام خدا به سنت (Mark 7:13). سنت چیزی را می‌کشد که کتاب مورد ادعایش آزاد گذاشته

است. مسلمانی که قرآن را حجت نهایی بداند، به حکم کتاب خویش موظف است هر زندانی عقیدتی اوین را آزاد کند.

بند دوم: قرآن از همان کلیساهایی نگهداری می‌کند که نظام می‌بندد

حج ۴۰ خانه‌های عبادتی را برمی‌شمارد که خدا خود از آنها دفاع می‌کند – و صومعه‌ها و کلیساهای و کنیسه‌ها را پیش از مسجدها نام می‌برد. مائده ۸۲ اعلام می‌کند نزدیک‌ترین مردم در دوستی به مؤمنان آنان‌اند که گفتند ما نصرانی هستیم. مائده ۴۷ به اهل انجیل فرمان می‌دهد بدانچه خدا در آن نازل کرده داوری کنند – فرمانی که اجرایش در کشوری که انجیل فارسی قاچاق شمرده می‌شود و داشتن کتاب مقدس در پرونده‌های امنیتی مدرک جرم است، قانوناً ناممکن است. این بی‌معنایی را نیک نشانه‌گذاری کنید، زیرا تیزترین نقطه این نامه است: **جمهوری اسلامی اطاعت از قرآن را جرم کرده است.** نوکیشی که انجیل می‌خواند همان می‌کند که مائده ۴۷ دستور داده؛ مأموری که آن را ضبط می‌کند از آنچه قرآن فرموده جلوگیری می‌کند؛ و دادگاه سپس طرف مطیع را به نام کتاب نافرمانی‌شده محاکمه می‌کند.

بند سوم: قانون اساسی، اتاق بازجویی را حرام می‌کند

سند بنیادین خود نظام، با واژه‌های خودش. اصل ۲۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی: تفتیش عقاید ممنوع است و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف داشتن عقیده‌ای مورد تعرض و مؤاخذه قرار داد. اصل ۱۳ مسیحیان را اقلیت دینی شناخته‌شده می‌شمارد که در انجام مراسم دینی خود آزادند. اصل ۱۴ فرمان می‌دهد با غیرمسلمانان با اخلاق حسنه و قسط و عدل اسلامی رفتار شود – و مبنایش را خود قرآن می‌گیرد؛ تبصره خود این اصل تنها توطئه‌گران علیه اسلام و جمهوری را بیرون می‌گذارد، و هیچ دادگاه بانصافی نمی‌تواند خانواده‌ای را که دور چای انجیل می‌خواند توطئه بشمارد. اکنون در کنار این اصول، تجربه مستند عادی یک نوکیش ایرانی را بگذارید: بازداشت به جرم حضور در کلیسای خانگی، هفته‌ها بازجویی درباره محتوای باورهایش، فشار برای امضای توبه‌نامه، و محاکمه برای خود باور. یکایک مراحل این فرایند، به‌صراحت، در همان قانون اساسی ممنوع است که قاضی زیرش نشسته. این نظام به منتقد مسیحی نیاز ندارد؛ فقط به یک آینه نیاز دارد.

بند چهارم: سکوت گناه‌آلود قانون مجازات

و این واقعیتی است که تمام دستگاه را برهنه می‌کند و بیرون از دادگاه‌های ایران کمتر کسی می‌داند: **در قانون مجازات مدون جمهوری اسلامی جرمی به نام ارتداد وجود ندارد.** در چهار دهه قانون‌گذاری اسلامی، مجلس جمهوری اسلامی هرگز حاضر نشده «خروج از اسلام» را چون جرم در کتاب قانون بنویسد. پس نوکیشان چگونه محکوم می‌شوند؟ با برچسب عوضی. اتهام‌هایی که به‌واقع تفهیم می‌شود این‌هاست: اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام، عضویت در گروه‌های معاند – و از اصلاحات ۱۳۹۹/۲۰۲۱ به بعد، فعالیت انحرافی مغایر با اسلام. جلسه دعا هسته امنیتی می‌شود؛ انجیل، تبلیغات؛ کلیسای خانگی، سازمان دشمن.

دریابید این شعبده‌بازی حقوقی به چه اعتراف می‌کند: خود دولت باور ندارد اتهام دینی تابِ روشنایی داشته باشد، پس عبادت را با واژگان جاسوسی محاکمه می‌کند. حکومتی که ناچار است درباره نام جرم دروغ بگوید، پیشاپیش اقرار کرده که جرمی نیست. کتاب مقدس برای دادگاه‌هایی که چنین می‌کنند حکمی دارد، کهن‌تر از کوروش:

Isaiah 10:1 · وای بر آنانی که احکام غیرعادله را جاری می‌سازند، و کاتبانی که ظلم را مرقوم می‌دارند؛

Proverbs 17:15 · هر که شریر را عادل شمارد و هر که عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد خداوند مکروه‌اند.

بند پنجم: نظام در تعزیه خویش نقش یزید را بازی می‌کند

جهان اخلاقی تشیع بر یک داستان بنا شده: کربلا. اقلیتی بی‌گناه به رهبری حسین، که وجدانش را به دین دولت نمی‌سپارد – و قدرتی دولتی، یزید، که پاسخ وجدان را با شمشیر می‌دهد. جمهوری اسلامی هر محرم در خیابان‌ها بر حسین می‌گرید. سپس دادگاه‌هایش یازده ماه دیگر سال را صرف محاکمه اقلیت‌های بی‌پناه می‌کنند، به جرم نسپردن وجدان به دین دولت. نظام تعزیه را نگاه داشته و نقش‌ها را عوض کرده است: برای حسین می‌گرید و دیوان یزید را اداره می‌کند. محبوب‌ترین متن خودش محکومش می‌کند – نامه نامدار امام علی به مالک اشتر، همان عهدی که حقوق‌دانان خود ایران منشور حکمرانی اسلامی‌اش می‌خوانند، به والی فرمان می‌دهد هر شهروند را یکی از دو چیز بداند: یا برادر دینی تو، یا همانند تو در آفرینش. زندانی کلیسای خانگی، به تقسیم‌بندی خود علی، دست‌کم همانندی در آفرینش است – و کهن‌ترین سیره اسلام ثبت کرده که محمد خود هیئت مسیحیان نجران را در مسجد خویش پذیرفت و گذاشت همان‌جا، مسیحی‌وار، نماز بگزارند. بنیان‌گذار میزبان همان چیزی بود که جمهوری اسلامی به زندانش می‌افکند.

بند ششم: میراث کوروش، وارونه

نظام هر جا سودش باشد شکوه ایران را مصادره می‌کند – استوانه کوروش در موزه‌های ایران چون نخستین منشور حقوق جهان بزرگ داشته می‌شود. بخوانید آن گل به‌واقع چه ثبت کرده است: کوروش قوم‌های اسیر را آزاد کرد تا به پرستشگاه‌های خویش بازگردند و خدایان خود را بپرستند. کتاب مقدس، چنان‌که دیدیم، فراتر می‌رود – خدا خود کوروش را مسیح خویش می‌خواند (Isaiah 45:1)، درست برای گشودن قفس. بدین‌سان جمهوری اسلامی به امتیازی یگانه در تاریخ ایران رسیده است: نخستین دولت ایرانی است که آنچه را کوروش آزاد کرد به بند می‌کشد – و هم‌زمان در برابر پادشاه بنیان‌گذارش، قانون اساسی‌اش، قرآنش و امامانش ایستاده است. بزرگی ایران با قفسی گشوده آغاز شد. فرمانروایان کنونی‌اش باید از خود بپرسند چرا سربلندترین یادگارشان، رفتار هر روزه‌شان را محکوم می‌کند.

بند هفتم: شمشیر و پسر

اکنون از دادگاه گامی واپس بگذارید و به خودِ دو بنیان‌گذار بنگرید، زیرا هر نظامی از سرچشمه‌اش جاری است – و اینجا دو چشمه از این وارونه‌تر نمی‌توانست بود. عیسی هرگز کسی را نکشت و هرگز فرمان کشتنی نداد. آن هنگام که شاگرد خودش برای دفاع از او تیغ کشید – موجه‌ترین شمشیرکشی تاریخ – او زخمی را شفا داد و مدافع خود را خلع سلاح کرد:

Matthew 26:52 · آنگاه عیسی وی را گفت: شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هر که شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد.

و چون پیروانش پیشنهاد کردند بر دهکده‌ای که او را نپذیرفته بود آتش از آسمان فرود آورند – همان غریزه جهاد، حرف‌به حرف – او نه اهل دهکده، که خود آن غریزه را نکوهید:

Luke 9:54-56 · و چون شاگردانش یعقوب و یوحنا این را دیدند، گفتند: ای خداوند، آیا می‌خواهی بگوییم آتش از آسمان فرود آید و ایشان را فرو گیرد، چنان‌که الیاس نیز کرد؟ اما او روی گردانیده، بدیشان عتاب کرد و گفت: نمی‌دانید که شما از کدام روح هستید. زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد، بلکه تا نجات دهد. پس به قریه‌ای دیگر رفتند.

و به والی‌ای که می‌توانست مصلوبش کند گفت چرا هیچ سپاهی در راه نیست: پادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان می‌بود، خادمان من جنگ می‌کردند (John 18:36). محمد، به روایت سربلند خود اسلام، جنگ‌های بدر و احد و خندق را فرماندهی کرد، در رأس سپاهی مکه را گشود، فرمان کشتن کعب بن اشرف شاعر را داد (صحیح بخاری خود آن مأموریت را ثبت کرده)، و بر اعدام مردان تسلیم‌شده بنی‌قریظه نظارت کرد – ششصد تا نهصد تن به شمارش ابن اسحاق، هرچند برخی عالمان مسلمان در ابعادش چون و چرا کرده‌اند. یک بنیان‌گذار برای دشمنانش خون داد؛ دیگری خون آنان را ریخت. اکنون فرمان دائم را کنار فرمان دائم بگذارید: دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن‌کنندگان خود برکت بطلبید (Matthew 5:44)؛ انتقام خود را مکشید... بدی را به نیکویی مغلوب سازید (Romans 12:19-21)؛ اسلحه جنگ ما جسمانی نیست (2 Corinthians 10:4) – در برابر مشرکان را هر جا یافتید بکشید (توبه ۵)، با اهل کتاب بجنگید تا خوار و کوچک جزیه دهند (توبه ۲۹)، با آنان بجنگید تا دین یکسره از آن خدا شود (انفال ۳۹) – آیه‌هایی که مفسران کلاسیک چون ابن کثیر فرمان دائم خواندند. و نسل نخست را کنار نسل نخست بگذارید: یک سال از مرگ محمد نگذشته، ابوبکر جنگ‌های رده را بر قبیله‌هایی گشود که از اسلام بازگشته بودند؛ بیست و پنج سال نگذشته، مسلمان مسلمان را در جنگ جمل کشتار کرد – عایشه، بیوه خود محمد، سپاهی را بر ضد علی، داماد او، رهبری می‌کرد؛ هزاران کشته – دو تن از چهار خلیفه نخست به دست مسلمانان کشته شدند؛ و چهل و هشت سال پس از مرگ بنیان‌گذار، دولت مسلمان سر نوه‌اش را برید، در کربلا. در همان بازه، کارنامه مسیحیت این است: همه رسولان شهید یا تبعیدی – پطرس و پولس و یعقوب به اعدام‌های نیک‌مستند، باقی به روایات کهن – و در هیچ روایتی، قوی یا ضعیف، هیچ رسولی به دست مسیحی دیگری نمی‌میرد؛ و کلیسا، سیصد سال نخست، چون یک تن هیچ جنگی نکرد – زیر شکنجه خون داد و یک بار هم

شمشیر نکشید. آری – مسیحیان نیز از آن پس خون ریخته‌اند، و شرم‌آور؛ صلیبی و مفتش عقاید واقعی‌اند. اما آن ناقربنگی را نشانه بگذارید که همه چیز را تعیین می‌کند: **مسیحی که می‌گُشد از بنیان‌گذارش نافرمانی می‌کند؛ جهادگری که می‌گُشد می‌تواند از بنیان‌گذارش نقل قول بیاورد.** خشونت در یک نظام ارتداد از موعظه سر کوه است و در دیگری اطاعت از آیه‌های شمشیر. من جنگ‌های صلیبی را با کتاب خودم محکوم می‌کنم – اکنون از ملا بخواهید اعدام‌های ارتداد را با کتاب خودش محکوم کند. نمی‌تواند؛ کتاب و بنیان‌گذارش در سمت جلادند – و ایران و عراق جایی میان سیصد هزار تا یک میلیون پسر را به خاک سپردند، هر دو سپاه تکبیرگویان، تا نشان دهند این نظام به کجا می‌انجامد. و پیوستگی عیسی مَهر پایان است: او محبت دشمن را از منبری امن تعلیم نداد – سخت‌ترین فرمان خود را با میخ در دست‌ها به جا آورد: ای پدر، اینها را بیمارز، زیرا که نمی‌دانند چه می‌کنند (Luke 23:34). میان موعظه‌اش و زخم‌هایش هیچ شکافی نیست. از همین رو توانست محبت را نشان هویت هر که از آن اوست قرار دهد – یگانه گواهی‌نامه‌ای که هیچ شمشیری نمی‌تواند جعل کند: به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید، اگر محبت یکدیگر را داشته باشید (John 13:35). قرآن این مرد را پارسا و انجیلش را نور می‌خواند – و سپس به همان چیزی فرمان می‌دهد که او «روح غلط» نامید. قرآن با گواهی خودش به عیسی، به دست عیسی داوری می‌شود.

پند فریسی داناتر

آن هنگام که نخستین مسیحیان در برابر دادگاهی دینی و دشمن‌خوا ایستادند، یکی از اعضای همان دادگاه – غمالائیل، محترم‌ترین فقیه نسل خویش – به هیئت قضات پندی داد که قاضیان ایران چهار دهه است صرف اثباتش کرده‌اند:

Acts 5:38-39 و الآن به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید، زیرا اگر این رأی و عمل از انسان باشد خود تباه خواهد شد؛ ولی اگر از خدا باشد نمی‌توانید آن را برطرف نمود، مبدا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.

آزمایش را با انصاف وزن کنید. نزدیک به پنج دهه مراقبت، یورش، مصادره، اعدام – و کلیسای ایران تباه نشده؛ پررشدترین کلیسای جهان شده است، و شتابان‌ترین رویشش در همان شهرهایی است که فشار سنگین‌تر است. به محک خود غمالائیل، پرونده بسته و حکم صادر است: قاضیان دادگاه انقلاب از خدا دفاع نمی‌کنند؛ معلوم شده که با خدا منازعه می‌کنند – و می‌بازند.

و به خود بازجو، اگر روزی این را بخواند: عیسای برخاسته یک بار مردی درست مانند تو را در راه دمشق نگاه داشت – مأمور غیور دولت دینی، حکم‌ها در دست، از صمیم دل مطمئن که خدا را خدمت می‌کند. به واژه‌ای که عیسی برگزید دقت کن:

Acts 9:4-5 و بر زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟ گفت: خداوند تو کیستی؟ خداوند گفت: من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. تو را بر میخ‌ها لگد زدن دشوار است.

برای چه بر من جفا می‌کنی. هر نوکیشی که در پرونده‌های توسن، او تن خویش می‌شمارد. هر بازجویی را به خود می‌گیرد. و با این همه، داستان به داوری ختم نشد: جفاگر رسول شد و نیمی از کتابی را نوشت که این نامه از آن نقل می‌کند. آن در برای تو نیز گشوده است – و این، شاید، براندازترین جمله‌ای است که جمهوری اسلامی هرگز اجازه ورودش را به یک دادگاه خواهد داد.

مُهرشده در حروف

هر برهانی تا اینجا بر یک پیش‌فرض تکیه دارد: اینکه متنی که می‌خوانیم همان متنی است که داده شد. تمام دفاع اسلامی به یک ادعای متقابل فرو می‌کاهد – کتابتان تحریف شده. این فصل دو بار پاسخ می‌دهد: یک بار با نسخه‌های خطی، و یک بار با چیزی شگفت‌تر، در سطح تک‌حروف. عیسی درباره نگاه‌داشت تورات ادعایی کرد که یا بی‌پرواست یا راست:

Matthew 5:18 · زیرا هرآینه به شما می‌گویم تا آسمان و زمین زایل نشود، همزه یا نقطه‌ای از تورات هرگز زایل نخواهد شد تا همه واقع شود.

«همزه» کوچک‌ترین حرف عبری است؛ «نقطه» خطِ قلمی است که حرفی را از همانندش جدا می‌کند. عیسی نگفت اندیشه‌های تورات خواهد ماند؛ گفت حروفش خواهد ماند. این ادعا را بیازمایید. آن هنگام که طومارهای بحرالمیت از غارهای قمران بیرون آمد – رونویسی‌شده هزار سال پیش از کهن‌ترین کتاب مقدس‌های عبری کامل شناخته آن روز، و قرن‌ها پیش از شوراهای مسیحیت و پیش از برخاستن اسلام – همان کتاب اشعیا آنجا خفته بود: همان کتاب، همان شصت و شش باب، بی‌هیچ ویراستِ رقیب؛ ناهمسانی‌هایش با متنِ قرون وسطایی عمدتاً املایی و لغزشِ قلم – و طومار دوم اشعیا از همان غارها تقریباً حرف‌به‌حرف با متنِ قرون وسطایی یکی است. اشعیا ۵۳، همان فصلی که اسلام بیش از همه نیاز دارد دستکاری شده باشد، در طومار بزرگ سالم نشسته است، با همه زخم‌هایش، مهروموم در کوزه‌ای دو قرن پیش از زاده‌شدن عیسی – هشت قرن پیش از آنکه کسی بتواند انگیزه‌ای اسلامی برای دستکاری داشته باشد. سنتِ کاتبانی که این متن را رساند، واژه‌ها و حروف را چون مهارِ رونویسی می‌شمرد – دقتی که تلمود وصفش کرده و ماسوره‌گران به کمال رساندند. ادعای تحریف صرفاً بی‌سند نیست؛ با یکایکِ شواهدِ فیزیکی موجود در تناقض است.

الگویی در خودِ حروف

اکنون شاهدِ شگفت‌تر. اگر حروف تورات به‌راستی بی‌تحریف رسیده باشد، چیزهایی آزمودنی می‌شود که در متنی آشفته بی‌معنا بود – زیرا به جای دقیق هر حرف در سراسر طومار وابسته‌اند. همه حروف تورات را یک رشته پیوسته ۳۰۴,۸۰۵ حرفی بگیرید و با فاصله‌های ثابت بخوانید – هر سی‌امین حرف، هر ششصد و سی و ششمین – چنان‌که شبکه‌ای را می‌خوانند. پژوهشگران این‌ها را «توالی‌های هم‌فاصله حروف» می‌نامند. درباره آمارشان هر داوری داشته باشیم، آنچه در پی می‌آید مکانیکی و بازبینی‌پذیر است، و این نامه شما را دعوت می‌کند بیازمایید، نه باور کنید.

هر سی‌امین حرف تورات را بخوانید و واژه ^{H6299}יִפְדֶּה yiphdeh – او فدیة خواهد داد – شانزده بار پدیدار می‌شود. یافته، جای فرود این شانزده است. باب هفتم سفر اعداد وقف مذبح خیمه را ثبت می‌کند: دوازده امیر قبیله، هر روز یکی، هر هدیه در شش آیه هم‌سان، و یهودا – قبیله مسیح – نخست. دوازده‌تا از آن شانزده، یکی بر هر یک از دوازده هدیه قبیله‌ای فرود می‌آید، به‌ترتیب، بی‌استثنا: مَهر فدیة بر روز وقف هر قبیله. چهار باقی‌مانده کمان داستان فدیة را بر پهنه تورات قاب می‌گیرند: رهایی لوط از سدوم (Genesis 19:3)، فرود خاندان یعقوب به مصر (Genesis 46:26)، بقای نسل یوسف (Genesis 50:23)، و هشدار موسی که مبادا یهوه خدای خود را فراموش کنی که تو را از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد (Deuteronomy 8:14). و آن هنگام که رایانه‌ای، کور و بی‌دخالت انسان، همه پانزده‌هزار ماده واژگانی عبری را در همین فاصله رتبه‌بندی کرد، او فدیة خواهد داد سوم از بالا ایستاد. و بر روز خود یهودا، همان شبکه در فاصله‌های دیگر این واژه‌ها را حمل می‌کند: مسح خواهند کرد، بر تخت نشاندن، ایمان خواهد آورد، ستایش خواهی کرد – واژگان تاج‌گذاری بر هدیه قبیله مسیحایی.

یا واژه ^{H1353}גְּעֻלָּה geullah را بگیرد – فدیة، اصطلاح فنی تورات برای بازخرید آنچه از دست رفته. هر ششصد و سی و ششمین حرف را بخوانید: هفت بار پدیدار می‌شود، و این هفت هر پنج کتاب تورات را در بر می‌گیرد – هیچ کتابی جا نمی‌ماند: بر وعده خدا که در ابراهیم جمیع امت‌های جهان برکت خواهند یافت (Genesis 18:18)؛ در مصر، آنجا که نسل یوسف از قحطی بازخریده می‌شود (Genesis 47:19)؛ بر بنیادگذاری سه عید زیارتی (Exodus 23:14)؛ در دل قانون یوبیل – شریعت خود تورات برای بازخرید زمین (Leviticus 25:34)؛ بر کفاره‌ای که برای گناه تمام جماعت گذرانده می‌شود (Numbers 15:25)؛ و تا کتاب تثنیه. یک واژه، یک فاصله ثابت، و درون‌مایه فدیة بر سراسر طومار پنج‌کتابی، بر گذرگاه‌های نشان خودش، رشته شده – از وعده عهد تا یوبیل تا کفاره. همین جست‌وجو بر توراتی با حروف برهم‌زده، با همان درازا و همان بسامد حروف، آن واژه را به‌ندرت می‌یابد، و هرگز در کمان نه.

این چه چیزی را ثابت می‌کند و چه چیزی را نه

اینجا درستکاری از پیروزی مهم‌تر است، پس بگذارید ادعا دقیق باشد. توالی فاصله‌دار واژه‌های کوتاه در هر متن بلندی رخ می‌دهد؛ شمردن تعداد به‌خودی‌خود چیزی ثابت نمی‌کند، و این نامه هیچ ادعای عددشناسانه ندارد. آنچه شگفت است – آنچه باید بروید و با چشم خود ببینید – جای‌گذاری است: اینکه واژه‌های فدیة بر گذرگاه‌های فدیة می‌نشینند؛ اینکه دوازده مهر بر دوازده مذبح قبیله‌ای فرود می‌آید، آغاز از یهودا؛ اینکه کمان با یک فاصله ثابت، پیوسته بر هر پنج کتاب می‌گذرد. چنین جای‌گذاری‌ای فقط در متنی مشاهده‌پذیر است که حروفش با همان امانتی رسیده باشد که عیسی در متی ۵:۱۸ ادعا کرد – حروف را جابه‌جا کنید و شبکه می‌گسلد. پس این شاهد دو بار به یک سو می‌برد: اگر الگوها طراحی‌اند، طراح متنی را امضا کرده که خود نگاهش داشت؛ و حتی اگر شکاکی همه را بخت بنامد، همین بخت تنها از آن رو سنجیدنی است که حروف، اثباتاً، دو هزار و پانصد سال از جای نجنبیده‌اند. از هر سو، «تحریف» پیش از رسیدن مرده است – نمی‌توان طوماری را دستکاری کرد و شبکه حروفش را سالم نگاه داشت، همچنان که نمی‌توان موزاییکی را بر هم زد و تصویر را نگاه داشت.

هیچ‌یک از این‌ها چون انجیلی پنهان یا جایگزینِ متنِ آشکار عرضه نمی‌شود – پیام، همان واژه‌های روی طومار است و همان‌ها بس است. این چون مُهری بر پاکت عرضه می‌شود. و نیازی نیست حرفِ این نامه را بپذیرید: ابزارهای جست‌وجو، متنِ حرف‌به‌حرفِ تورات، و همهٔ یافته‌های یادشده برای همگان در darash.publifye.pro گشوده است، تا همان پویش‌ها را خودتان، در خانهٔ خودتان، اجرا کنید و ببینید هر سی‌امین حرفِ باب هفتم اعداد، بر دوازده قبیلهٔ اسرائیل، او فدیهِ خواهد داد را هجی می‌کند – آغاز از یهودا، قبیلهٔ شیر.

Isaiah 40:8 · گیاه خشک می‌شود و گل پژمرده می‌گردد، لیکن کلامِ خدای ما تا ابدالآباد استوار خواهد ماند.

پاسخ به اتهام‌ها

هر جویندهٔ ایرانی که دست به‌سوی کتاب‌مقدس دراز کند، دیر یا زود مجموعهٔ استاندارد از اعتراض‌ها به دستش می‌دهند – تدریس‌شده در حوزه، تکرار شده در تلویزیون دولتی، تکثیر شده برای خطبه‌های جمعه. این اعتراض‌ها سزاوارِ بهتر از دست‌تکان‌دادن؛ سزاوارند یک‌به‌یک، در اوجِ قوّتشان، پاسخ بگیرند و آنگاه سنجیده شوند. این است شش اتهامی که به‌واقع خواهید شنید، و آنچه زیر آزمون بر سرِ هر یک می‌آید.

«کتاب‌مقدس تحریف شده است»

این دیوارِ باربر است؛ همه‌چیز دیگر بر آن تکیه دارد. پس با پرسش‌های یک کارآگاه بر آن فشار دهید: تحریف به‌دستِ که؟ کی؟ کجا؟ هر جنایتی صحنه‌ای دارد. تا قرن هفتم، کتاب‌مقدس در هزاران نسخهٔ خطی در سه قاره پراکنده بود، به یونانی و عبری و لاتین و سریانی و قبطی و حبشی، در دستِ جماعت‌های رقیب – یهود و مسیحی، بیزانسی و ایرانی، راست‌کیش و بدعتی – که تقریباً بر سرِ هیچ‌چیز توافق نداشتند و متن‌های یکدیگر را با سخت‌گیری تمام می‌پاییدند. برای تحریفِ «کتاب‌مقدس» کسی می‌بایست همهٔ آنها را گرد آورد و یکسان دگرگون کند، در پهنهٔ امپراتوری‌های دشمن، به شش زبان، بی‌آنکه یک جماعت فریاد برآورد و بی‌آنکه یک نسخهٔ دست‌نخورده جایی بماند. برای این شاهکار هرگز نامی، تاریخی، یا شورایی عرضه نشده، زیرا هرگز رخ نداده – و نسخه‌های مدفون هم‌داستان‌اند: طومارهای بحرالمیت و کتاب‌های بزرگِ کهن، مهر و موم شده پیش از پیدایی اسلام، همان را می‌خوانند که کتاب‌مقدس‌های ما. و اکنون لبهٔ تیز. در این مناقشه یک کتاب هست که سنتِ خودش ثبت کرده خلیفه‌ای نسخه‌های ناهمسانش را گرد آورد و سوزاند تا یک متنِ رسمی واحد را تحمیل کند: قرآن، به‌دست عثمان – آتشی که منابعِ صحیحِ خودِ اسلام وصفش می‌کنند. اتهام، چنان‌که پیداست، فرافکنی بود. کتابی که پاک‌سازیِ متنیِ مستند دارد، انگشتش را به‌سوی کتابی گرفته که کاروانِ نسخه‌هایش گشوده و نسوخته بر تاقچهٔ موزه‌هاست.

«کتاب‌مقدس با خودش تناقض دارد»

فهرست‌ها دست‌به‌دست می‌شود: عددی میان پادشاهان و تواریخ فرق دارد، نامی دو جور نوشته شده، دو انجیل رویدادها را به دو ترتیب می‌آورند. به یکایکِ اقلامِ فهرست روزِ دادگاه

بدهید، و آنگاه سه چیز را ببینید. نخست، این‌ها ناهمسانی‌های در مقیاس نسخه‌برداری و اختلاف زاویه دید است – حتی یکی‌شان به آموزه‌ای که میان ما محل نزاع است نمی‌رسد: نه الوهیت مسیح، نه صلیب، نه عهد اسحاق. هرگز کسی با رقم سرشماری در کتاب تواریخ از صلیب برنگشته است. دوم، شاهدان مستقلی که در چینش ناهمسان و در جوهر هم‌داستان‌اند، امضای گواهی اصیل‌اند – هر قاضی ایرانی می‌داند چهار شاهد با روایت کلمه‌به‌کلمه یکسان، تعلیم دیده‌اند. انجیل‌ها چون چهار مرد درستکار از چهار پنجره‌اند؛ جاعل، درزها را صاف می‌کرد. سوم – و این همان نقطه‌ای است که مدعیان به آن دست نمی‌زنند – این ناهمسانی‌ها علنی است. هر کتاب مقدس تحقیقی را بگشایید و پانوشته‌ها اعلامش می‌کنند: «برخی نسخه‌ها چنین می‌خوانند...» مسیحیت درزهای خود را چاپ می‌کند. سنتی که به متنش مطمئن است، شواهد علیه خود را بر هر صفحه منتشر می‌کند و داوری را به خواننده می‌سپارد. بپرسید آخرین بار کی قرآن رسمی، قرائت‌های ناهمسان رق‌نوشته صنعا را پانوشته کرد، و خواهید دانست کدام سنت از نسخه‌های خطی خود می‌ترسد.

«تثلیث شرک است»

این اعتراض می‌پندارد مسیحیان سه خدا می‌پرستند. هیچ اعتقادنامه مسیحی هرگز چنین نگفته؛ همان اعتقادنامه‌ها که پدر و پسر و روح را نام می‌برند، با ایمان داریم به خدای یگانه آغاز می‌شوند. اما این آموزه را از اعتقادنامه‌ها دفاع نکنید – از توراتی دفاع کنید که اسلام راستش می‌شمارد. واژه «یگانه» در שֶׁמֶח (Deuteronomy 6:4^{H259}) همان واژه‌ای است که چون مرد و زن یک تن می‌شوند به کار می‌رود (Genesis 2:24) – یگانگی‌ای که اشخاص را در بر می‌گیرد، نه نقطه‌ای ریاضی. و خدای تورات در همان صفحه‌های خودش، قرن‌ها پیش از هر شورای کلیسایی، در تعدد عمل می‌کند:

Genesis 19:24 · آنگاه خداوند بر سدوم و عموره، گوگرد و آتش از حضور خداوند
از آسمان بارانید؛

خداوند، از حضور خداوند. دو فاعل، یک نام الهی، یک جمله – در تورات. داوود نیز همان هم‌آوایی را شنید:

Psalms 110:1 · (مزمور داوود.) بیهوه به خداوند من گفت: به دست راست من
بنشین تا دشمنانت را پای‌انداز تو سازم.

هر که تثلیث را با کتب عبرانی بیگانه می‌یابد، کتب عبرانی را نخوانده است؛ این راز از سدوم تا مزامیر در آنها کاشته شده. و آنجا که قرآن تندترین چالش خود را در این باب پیش می‌کشد، از عیسی می‌پرسد آیا به مردم گفتی من و مادرم را دو خدا در کنار خدا بگیرد (مائده ۱۱۶) – پرستشی که هیچ کلیسایی در تاریخ هرگز اقرارش نکرده است. دری را می‌شکند که هیچ‌کس پشتش زندگی نمی‌کند.

«پسر خدا کفر است – خدا همسری ندارد»

قرآن می‌پرسد چگونه خدا فرزندی داشته باشد حال آنکه او را همسری نیست (انعام ۱۰۱) – و همان‌جا خطای هدف در خود پرسش پیداست، زیرا به ادعایی زیست‌شناختی می‌تازد که کتاب مقدس هرگز نکرده است. پسر در کتاب مقدس نام نسبتی ازلی است، نه رخدادی: آن کلمه که از آغاز نزد خدا بود و خدا بود (1:1 John)؛ مولود، نه مخلوق. و اینجا موضع اسلام درون کتاب خودش فرو می‌ریزد، زیرا قرآن خود به عیسی دو لقب می‌دهد که به هیچ پیامبر دیگری در تاریخ نداده است: کلمه خدا و روحی از او (نساء ۱۷۱). با این بنشینید. کلام خدا – مخلوق است یا ازلی؟ الهیات اسلامی بر سر همین پرسش درباره قرآن جنگی داخلی کرد و بر ازلی و نامخلوق آرام گرفت. آنگاه قرآن عیسی را کلمه خدا می‌خواند – و نتیجه‌گیری را حرام می‌کند. مقدمه از آن خود اسلام است؛ تنها دلیری تمام کردن جمله غایب است. یوحنا شش قرن پیش‌تر آن جمله را تمام کرده بود.

«محمد در کتاب مقدس پیشگویی شده»

دو متن عرضه می‌شود. نخست تثنیه ۱۸:۱۸ – نبی‌ای از میان برادران ایشان، مثل تو. آیه‌ای را که بازتابش می‌دهد بخوانید: قوم میانجی‌ای از میان خودشان خواسته بودند (Deuteronomy 18:15-16)، و «برادران ایشان» در این کتاب یعنی اسباط اسرائیل – همان عبارت درباره گزینش پادشاه اسرائیلی به کار می‌رود: یکی از میان برادران خود... مرد بیگانه‌ای را که از برادرانت نباشد نمی‌توانی بر خود مسلط سازی (Deuteronomy 17:15). پیامبری عربستانی درست همان چیزی است که این عبارت بیرون می‌گذارد. و عهد جدید تحقق را علنی، در اورشلیم، شش قرن پیش از آنکه اسلام بتواند داوطلب شود، نام برد:

Acts 3:22 · زیرا موسی حقاً به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی‌ای مثل من از میان برادران شما برای شما برخواهد انگيخت؛ کلام او را در هر چه به شما تکلم کند بشنوید.

متن دوم شگفت‌تر است: غزل غزل‌ها ۵:۱۶، آنجا که عروس محبوبش را مَحْمَدیم می‌خواند – «سراپا دلپسند». صفتی است جمع و عام، در شعری عاشقانه، وصف داماد دخترکی شولمی، در کتابی که هرگز نامی از نبوت نمی‌برد. اگر هم‌آوایی گذرا در شعر عروسی نبوت ثابت کند، هر متنی بر زمین همه‌کس را پیشگویی کرده است. اینکه این، بهترین مدرک پرونده است، خود حکم پرونده است. ادعای فارقلیط، پایه سوم، را خود آیه پیش‌تر پاسخ داده بود: تسلی‌دهنده، یعنی روح القدس (John 14:26).

«خدا هرگز نمی‌گذارد پیامبرش به خواری بمیرد»

ایرانی‌ترین اعتراض‌ها – ناموس، نجات می‌طلبد. اما این می‌پندارد صلیب بر سر عیسی آمد، نه از طریق او؛ و شریعت خود تورات کلیدی را در خود دارد که این اعتراض ندیده است. تثنیه مرد بردارنده را لعنت خدا اعلام می‌کند (Deuteronomy 21:23) – و انجیل از آن آیه نمی‌گریزد؛ منفجرش می‌کند:

Galatians 3:13 · مسیح ما را از لعنت شریعت فدا کرد، چون که در راه ما لعنت شد؛ چنان که مکتوب است: ملعون است هر که بر دار آویخته شود.

آن خواری حادثه‌ای نبود که خدا از پیشگیری‌اش بازماند. خودِ محموله بود. لعنت را به‌عمد بر خود گرفت، به‌جای ما، زیرا کسی باید آن را می‌برد و هیچ دفترِ حسنات توانِ بردنش را ندارد. پیامبرِ نجات‌یافته خود را نجات می‌دهد؛ پسرِ مصلوب تو را. اعتراضِ اسلام، تا ریشه دنبال شود، این است که خدا فرستاده‌اش را بیش از آن دوست دارد که بگذارد برای دیگران رنج کشد — و انجیل پاسخ می‌دهد: نه؛ خدا تو را بیش از آن دوست دارد که نگذارد. و تشیع، از میان همهٔ سنت‌ها، باید این را بی‌درنگ دریابد. تمامِ قلبش رنج‌کشیده‌ای پارساست در کربلا، که مرگِ بی‌گناهِش را دوستدارانش فدیهِ وار می‌شمارند. آن شهود درست است — کهن‌ترین شهود کتاب مقدس است، از قوچ موری تا بندهٔ اشعیا. اسلام هر سال در عاشورا بر مرگی فدیهِ وار می‌گیرد و همان یگانه مرگِ فدیهِ‌دهنده را انکار می‌کند که در نوشتار پیشگویی شد، در تاریخ دیده شد، و با قبرِ خالی حق‌داده شد. آن آرزو و آن پاسخ به هم معرفی شده‌اند. تنها مانده است دست بدهند.

شش اتهام؛ شش بازجویی؛ و هر یک، چون با انصاف فشرده شود، در دستِ مدعی برمی‌گردد — اتهامِ تحریف بر قرآن‌های سوخته فرود می‌آید، اتهامِ تناقض نشان می‌دهد چه کسی نسخه‌هایش را پنهان می‌کند، اتهامِ شرک در دستوربانِ خودِ تورات حل می‌شود، برهانِ همسر ادعایی را رد می‌کند که هرگز نشده، متن‌های نبوت نامزد را بیرون می‌گذارند، و اعتراضِ ناموس در کربلا، به‌دستِ قلبِ خودِ تشیع، پاسخ می‌گیرد. از همین روست که دادگاه، و نه برهان، میدانِ برگزیدهٔ نظام است. این پرونده هرگز روی کاغذ بردنی نبود. و برای اتهامِ تحریف به‌ویژه — دیواری که همهٔ اتهام‌های دیگر بر آن تکیه دارند — رساله‌ای جیبی هست که بشود با یک پیام دستِ کسی داد: ده پرسش که هیچ امامی پاسخ نداده است؛ به انگلیسی: Ten Answer Can Imam No Questions.

خدایی که با ایران سخن گفت

پیش از آنکه اسلام به فلات شما برسد، ایران پیامبری از آن خود داشت — و اینجا لحنِ این نامه دیگر می‌شود، زیرا زرتشت بدل دیگری از عیسی نیست. او شاید هزار سال پیش از بیت‌لحم می‌زیست و هیچ آموزه‌ای دربارهٔ عیسی نیاورد. آنچه زرتشت نمایندگی می‌کند لطیف‌تر و دردناک‌تر است: دست‌درازکردنِ نخستینِ ایران — ملتی که به‌سوی خدای یگانهٔ برتر دست می‌ساید؛ نبردی کیهانی میان راستی و دروغ؛ و نجات‌دهنده‌ای آرزوشده، زاده از باکره، که روزی جهان را نو خواهد کرد. میلیون‌ها ایرانی جوان امروز، خسته از دینِ دولت، به نظرسنجی‌گران می‌گویند خود را با زرتشت می‌شناسند؛ این هر چه باشد، ملتی است که می‌کوشد چیزی کهن‌تر از زندانبانانش را به یاد آورد.

و این همان است که تقریباً هیچ‌کس به آنان نمی‌گوید: خدای کتاب مقدس به ایران با نام پاسخ داد — در همهٔ زمین، هیچ ملتِ صاحب‌آیین دیگری چنین پاسخی نگرفته است. بابِ چهل و پنجم اشعیا با خطابِ شخصیِ خداوند به امپراتوری ایرانی گشوده می‌شود، یک قرن و نیم پیش از زاده‌شدنِ کوروش:

Isaiah 45:1 · خداوند به مسیح خویش، یعنی به کوروش، که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم، چنین می‌گوید: کمرهای پادشاهان را خواهم گشود تا درها را به حضور وی مفتوح سازم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود.

و آنگاه، رو به قلبِ دینِ ایرانی، خداوند به ژرف‌ترین اندیشه‌اش پاسخ می‌دهد – دو بنیادِ هم‌سستیز، روشنی در برابر تاریکی، گرفتار در توازی جاودان – با تصحیحی که هیچ گوشِ ایرانی نمی‌توانست به خطا بشنود:

Isaiah 45:5-7 · من یهوه هستم و دیگری نیست، و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم، هنگامی که مرا نشناختی؛ تا از مشرقِ آفتاب و مغربِ آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی. پدیدآورندهٔ نور و آفرینندهٔ ظلمت؛ صانعِ سلامتی و آفرینندهٔ بدی. من یهوه صانعِ همهٔ این چیزها هستم.

پدیدآورندهٔ نور و آفرینندهٔ ظلمت. دو قدرتِ ازلی در کار نیست. تاریکی هم‌اوردِ برابرِ خدا نیست؛ آفریدهٔ اوست، در بندِ اوست، و حکمش از پیش صادر است. این یگانه رویاروییِ مستقیمِ کتاب‌مقدس با دینِ ایران است، و به شیوه‌اش بنگرید: نه ریشخند، بلکه فراخوان – من کمر تو را بستم، هنگامی که مرا نشناختی. خدایی که زرتشت به‌سویش دست می‌سایید، دست پس داد؛ دستِ راستِ امپراتور ایران را گرفت و به‌دستِ او تبعیدیان را به خانه فرستاد و معبدی را از نو برافراشت که نجات‌دهنده از راهش می‌آمد. ایران در داستانِ فدیهِ پانوش نیست. ایران ستونِ برابر است.

مغان سفرِ زرتشت را به پایان بردند

و آن دست‌ساییدن با کوروش پایان نگرفت. هزار سال پس از آنکه زرتشت به ایران آموخت آسمان را برای نوکنندهٔ جهان، زادهٔ باکره، بپایند، ستاره‌ای برآمد – و مردانی که دانستند معنایش چیست، کاتبانِ اورشلیم نبودند؛ مغانِ مشرق بودند، طبقهٔ کاهنانِ دینِ خودِ ایران:

Matthew 2:1-2 · و چون عیسی در ایامِ هیروдіسِ پادشاه در بیت‌لحمِ یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: کجاست آن مولود که پادشاهِ یهود است؟ زیرا که ستارهٔ او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم.

با معنای این صحنه برای خودتان بنشینید. نخستین غیریهودیانِ تاریخ که عیسی مسیح را پرستیدند، از سرزمین ایران آمده بودند. به نیروی آرزوی ناتمامِ سنتِ خویش از بیابان گذشتند، سوشیانتی را که کتاب‌هاشان کورمال به‌سویش می‌رفت یافتند، گنجِ ایران را پیش پایش نهادند – و از راهی دیگر به خانه بازگشتند. انتظارِ زرتشتی خطا نبود؛ زود بود. پرسشی بود به زبانِ اوستایی، که پاسخش در بیت‌لحم زاده شد. ایرانیِ امروزی که از کنارِ ملایان به‌سوی زرتشت واپس می‌رود، درست همان راهی را می‌پیماید که مغان پیمودند – فقط در نیمهٔ راه ایستاده است. خواهشِ این نامه تنها این است: سفر را به پایان بر. نیاکانت بردند. آن ستاره برای تو بود.

اما من او را دیده‌ام

برهان می‌تواند زمین را برود، اما هیچ‌کس هرگز با استدلال به حیات رستاخیز نرسیده است. پس اینجا نامه، چنان‌که وعده داد، از تالار درس به جایگاه شهادت می‌گردد – زیرا فرق قاطع میان عیسای حقیقی و همه بدل‌هایی که در این صفحات سنجیده شد، در نهایت، یک آموزه نیست. این است که بدل‌ها نظریه‌هایی درباره یک مردند، و خود آن مرد زنده است و به دیدار مردمان می‌آید. عیسای تنزل‌یافته نظام‌ها – پیامبر بایگانی‌شده پیش از محمد، دستیار چشم‌به‌راه مهدی، مظهر منسوخ‌شده در تهران – در همه روایت‌هایش یک چیز مشترک دارد: هرگز نمی‌آید. حلقه زنجیر صدایی ندارد. اما خداوند برخاسته کاری می‌کند که هیچ نظامی نمی‌تواند تقلیدش کند: پیوسته خود را معرفی می‌کند.

و هم‌اکنون، در سرزمین شما، با وسعتی که جهان کمتر دیده، همین کار را می‌کند. میان مردم خود بپرسید – آهسته، چنان‌که در ایران باید پرسید – و خواهید یافت: پسرعمویی که مردی سپیدپوش را به خواب دید که چشمانش آتش بود و کلامش مهربان؛ عمه چادری‌ای که گریان بیدار شد و نامی را بر لب داشت که هرگز نیاموخته بود دوستش بدارد. ایمانداران ایرانی امروز به هر شمارش جدی صدها هزار تا میلیون‌ها تن‌اند – پررشدترین کلیسای زمین، روییده زیر سخت‌ترین دروازه جهان – و سهمی چشمگیر از آنان یک‌جور آغاز می‌کنند: پیش از آنکه کسی برایم موعظه کند، او خود نزد من آمد. انتظار شیعی چشم‌به‌راه امامی پنهان در غیبت است. در همین حال، آن پیامبر به‌ظاهر تنزل‌یافته، در خواب مردمان خود مهدی بر آنان ظاهر می‌شود. خود داوری کنید کدام یک پنهان است و کدام حاضر.

John 20:27 · پس به توما گفت: انگشت خود را به اینجا بیاور و دست‌های مرا ببین؛ و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار، و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان‌دار باش.

الگو کهن است: به شکاک، برهان؛ به جوینده، دیدار. روش او عوض نشده است.

شهادت خود من

هیچ‌یک از این‌ها را دست دوم نمی‌نویسم. من نروژی‌ام، زاده دور از کوه‌های شما، و این ایمان را چون فرهنگ به ارث نبردم – پادشاه را دیدم، و آن دیدار زندگی‌ام را به پیش و پس بخش کرد. سال‌ها درباره‌اش شنیده بودم؛ آنگاه شنیدن پایان یافت و شناختن آغاز شد، چنان‌که ایوب گفت: از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم، لیکن الآن چشم من تو را می‌بیند (Job 42:5). او هنوز سخن می‌گوید – در رؤیاها، در خواب‌ها، در کشمکش دراز تسلیم – و با هشپاری تمام به شما می‌گویم: آن که نظام‌ها تنزلش دادند، همان است که آمد. نه فرشته‌ای در غاری با آیه شمشیر. نه امامی پنهان، موکول به یازده قرن. پسر مصلوب و برخاسته، با زخم‌هایش، که می‌گوید نزد من بیایید و به فارسی هم همین را می‌گوید.

با هشپاری تمام به شما می‌گویم: آن که نظام‌ها تنزلش دادند، همان است که آمد. نه فرشته‌ای در غاری با آیه شمشیر. نه امامی پنهان، موکول به یازده قرن. پسر مصلوب و برخاسته، با زخم‌هایش، که می‌گوید نزد من بیایید و به فارسی هم همین را می‌گوید.

چون به درون آید چه می‌شود

اگر می‌خواهید بدانید آن دیدار چه می‌سازد – همان که دین‌های دفتر حساب در پایان حسابرسی وعده می‌دهند و هرگز نمی‌دهند – همان تولد تازه است که عیسی به نیکودیموس گفت یگانه شرط بی‌چون و چراست: باید شما از سر نو مولود گردید (John 3:7). شهادت نجات خودم و شرح کامل آنکه تولد تازه چیست را در تولد دوباره نوشته‌ام – به زبان خودتان؛ و به انگلیسی: Again Born. و چون ایمان آمد، نخستین فرمان پادشاه برخاسته به مؤمن تعمید است – آن فرمان و معنایش را در ایمان بیاور و تعمید بگیر نوشته‌ام.

هیچ‌یک از این کتاب‌ها از شما نمی‌خواهد تمدن عوض کنید، به خانواده‌تان خیانت کنید، یا ایران را کمتر دوست بدارید. مغان به خانه بازگشتند – به ایران – از راهی دیگر؛ همان که بودند بازگشتند، با آنچه یافته بودند. تولد تازه شما را غربی نمی‌کند. زنده می‌کند.

در گشوده

بگذارید تمام نامه در چند سطر گرد آید تا بتوانید یک‌نگاه بسنجیدش. اسلام به شما عیسایی می‌دهد که پیامبر است و پسر نه، و صلیبی که هرگز رخ نداد – اما توراتی که خودش تغییرناپذیر گواهی می‌کند، عهد را به اسحاق می‌بندد، نجات‌دهنده نیزه‌خورده را پیشگویی می‌کند، و هر فرستاده‌ای را که آن را بازپس بگوید مردود می‌شمارد. امامت به شما دوازده میانجی می‌دهد و نجات‌دهنده‌ای پنهان – اما میانجی یکی است، و پنهان نیست. زرتشت به شما پرسش را می‌دهد – نوکننده زاده از باکره، نبرد نور و ظلمت – و اشعای ۴۵ و ستاره بیت‌لحم پاسخی را می‌دهند که مغان خودتان پذیرفتند. باب و بهاء‌الله به شما عیسایی می‌دهند که پیشرفت منسوخش کرده – اما قربانی یک بار گذرانده شد، و یگانه رخداد مانده در تقویم، بازگشت خود اوست. هر راهی، تا انتها که برود، همان یک مانور را اجرا می‌کند: عیسی را حرمت می‌نهد و تنزلش می‌دهد. و عیسای تنزل‌یافته درست همان عیسای دیگری است که پولس از آن بیم داد – به معنایی بر هر مناره ستوده، و به هر معنا ناتوان از نجات، زیرا آن چیز که نجات می‌دهد همان یک چیزی است که هر نظام برداشت.

انحصار کتاب مقدس تکبر نیست؛ حساب است. اگر گناه بدهی واقعی است، تنها پرداخت آن را می‌بندد – و تنها یک پرداخت در کار بوده است:

Acts 4:12 و در هیچ‌کس غیر از او نجات نیست، زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.

John 14:6 عیسی بدو گفت: من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید.

تنگ؟ آری – چنان‌که ریسمان نجاتی که به‌سوی مرد در حال غرق می‌اندازند تنگ است. یک ریسمان توهینی به اقیانوس نیست.

هشداري که از سرِ مهر داد

پیش از دعوت، یک چیز باید بی‌پرده گفته شود، زیرا نامه‌ای که پنهانش کند مهر نیست. عیسی‌ای ملایم خیال‌پردازي جهان با عیسی‌ای سندها یکی نیست؛ هیچ پیامبری در تمام کتاب مقدس بیش از او، جدی‌تر از او و با اقتدارتر از او از جهنم سخن نگفت. بدل‌ها داور را تنزل دادند، و از این رو پیروانشان هشدارِ داور را هرگز با صدای خودِ او نمی‌شنوند. اکنون بشنویدش:

Matthew 10:28 · و از قاتلانِ جسم که قادر بر کشتنِ روح نی‌اند، بیم مکنید؛ بلکه از او بترسید که قادر است بر هلاک‌کردنِ روح و جسم را نیز در جهنم.

بنگرید به چه کسانی گفتش: مردمانی در برابر جفا – مردمانی چون شما. تمام قدرتِ نظام را در نیم‌جمله نامید – قاتلانِ جسم – و آن را ترسِ کوچک‌تر شمرد. بازجو می‌تواند زندگی‌ات را پایان دهد؛ به روح دستش نمی‌رسد. تنها یک دادگاه هست که اهمیت دارد، و در تهران نیست. و عیسی خطر را با دقتی هولناک نشانی داد – نه در لغزش‌های آیینی یا قواعدِ شکسته، بلکه در یک نپذیرفتن:

John 8:24 · از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد؛ زیرا اگر ایمان نیاورید که من هستم، در گناهان خود خواهید مرد.

John 3:18 · آنکه به او ایمان آرد بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الآن بر او حکم شده است، به جهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.

الآن بر او حکم شده است. دین‌های دفتر حساب دآوری را وزن‌کشی آینده‌ای می‌پندارند که هنوز به هر سو تواند چرخید؛ عیسی کشتی‌ای در حال غرق را وصف می‌کند که همه با آن فرو می‌روند، و ریسمانی که هم‌اکنون انداخته شده. پرسش این نیست که آیا حسنات بر بدهی‌ات می‌چربد – نمی‌تواند؛ بدهی یعنی همین – پرسش این است که ریسمان را می‌گیری یا نه. از همین روست که تنزلی که این نامه در یکایک نظام‌ها پی گرفت خطایی دانشگاهی نیست. عیسی‌ای تنزل‌یافته ریسمانی است که آذین‌بندی‌اش کرده‌اند. اگر او فقط پیامبر است، فقط دستیار است، فقط مظهر است، آنگاه هیچ‌کس – هیچ‌کس – نمی‌تواند تو را از دآوری‌ای که خودِ او اعلام کرد برهاند. آنچه در این نامه در میان است فرهنگی نیست. ابدی است.

او از تو چه می‌خواهد

نه دفتر حساب. نه زیارت. نه جنگ. تمام شرط ورود در یک جمله گفته شد، به فریسی‌ای که شب‌هنگام آمد، ترسان – جوینده‌ای زیر دولتی دینی و دشمن‌خو؛ آشنا می‌نماید؟

John 3:16 · زیرا خدا جهان را این‌قدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.

هر که ایمان آورد. این واژه تهران و شیراز و اصفهان و مشهد را می‌پوشاند. بسیجی و زندانی‌اش را می‌پوشاند. تو را می‌پوشاند. و آن بار که کشیده‌ای – حسابرسی، ترازو، ترسِ آنکه دفتر در روز گشوده‌شدن کم بیاورد – او خود مستقیم پاسخش داد:

Matthew 11:28 · بیاوید نزد من، ای تمام زحمتکشان و گران‌باران، و من شما را آرامی خواهم بخشید.

اگر می‌خواهی بیایی، همین حالا بیا، همان‌جا که نشسته‌ای. ساختمانی نمی‌خواهد؛ تمام سخن این نامه همین بود که دربانان هرگز از او نبودند. با او ساده سخن بگو، به فارسی – آن هنگام که نیاکانت در بیت‌لحم زانو زدند، فارسی می‌شنید. بگو: ای عیسی‌ای خداوند، پسرِ خدای زنده – اگر تو همانی که این کتاب می‌گوید، من تو را حقیقی را می‌خواهم، نه ویراسته را. ایمان دارم که برای گناهانم مردی و از مردگان برخاستی. مرا ببخش. شریعتت را بر دلم بنویس. تا آخر به درون بیا. چنین دعایی، اگر از دل باشد، هرگز حتی یک بار بی‌پاسخ نمانده است. سپس مردمان او را بیاب – در شهر تو بیش از آن‌اند که گمان می‌کنی – و سخنانش را خودت بخوان؛ از انجیل یوحنا آغاز کن، آهسته، چنان‌که نامه‌ای از خانه را می‌خوانند.

واپسین صفحه کتاب مقدس، واپسین در تاریخ را گشوده و می‌گذارد، و آن درست وارونه هر ایست‌بازرسی‌ای است که در عمرت از آن گذشته‌ای:

Revelation 22:17 · روح و عروس می‌گویند: بیا. و هر که می‌شنود بگوید: بیا. و هر که تشنه باشد بیاوید؛ و هر که خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد.

بی‌قیمت. نه پولی، نه پرونده‌ای، نه برگه اجازه‌ای، نه امضای قیمی. تشنه می‌نوشد. تمامش همین است – و این همان یک جمله‌ای است که هیچ دین تسخیرشده هرگز جرأت گفتنش را نکرده است. بیا.

سنگی که بازنویسی را باطل می‌سازد

در موزه لوور پاریس، سنگ سیاهی به ارتفاع چهار فوت (حدود ۱۲۰ سانتی‌متر) وجود دارد که آموزه اسلامی «تحریف» – یعنی ادعای دستکاری کلام خدا – هرگز نتوانسته است پاسخی برای آن بیابد. این اثر «لوح میشا» (سنگ‌نبشته میشف) نام دارد که در سال ۱۸۶۸ در میان ویرانه‌های دیون باستان در اردن امروزی کشف شد. این سنگ‌نبشته در قرن نهم پیش از میلاد حک شده است: یعنی تقریباً ۸۵۰ سال پیش از آنکه عیسی بر این زمین قدم بگذارد و بیش از ۱۴۰۰ سال پیش از تولد محمد. این سند قدیمی‌تر از قرآن، قانون نهایی عهد جدید و هرگونه بحث الهیاتی درباره تحریف کتاب مقدس است. افزون بر این، نویسندۀ آن نه یک کاتب عبری بود و نه یک راهب مسیحی، بلکه پادشاهی بت‌پرست بود که خدای «کموش» را می‌پسندید و هیچ دلیلی برای تأیید کتاب مقدس نداشت.

Second Kings 3:4-5 WEB و می‌شع، مَلِک موآب، صاحب مواشی بسیار بود؛ و صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها به مَلِک اسرائیل جزیه می‌داد. ۵ اما واقع شد بعد از وفات اخاب که مَلِک موآب بر مَلِک اسرائیل عصیان ورزید.

لوح میشا نیز دقیقاً همین داستان را بازگو می‌کند. می‌شع پادشاه موآب، در این لوح ظلم و ستم عُمری، پادشاه اسرائیل بر موآب را شرح می‌دهد – نسل‌ها باج و خراج سنگین، هزاران بره، فصل به فصل. دو سند که توسط دو دشمن نگاشته شده‌اند، یک تاریخ واحد را از دو جبهه مخالف ثبت کرده‌اند. این تحریف نیست؛ این دقیقاً همان شکلی است که شواهد و مدارک دارند، وقتی که تاریخ توسط یک دست واحد نوشته نشده باشد.

اما ویرانگرترین بخش این لوح، تنها در یک جمله خلاصه می‌شود. این پادشاه بت‌پرست بر روی سنگ بازالت و به خط موآبی چنین حک کرده است: "من ظروف یهوه را گرفتم و آنها را به حضور کموش کشیدم." یک شاهد خصم، دشمنی سرسخت برای اسرائیل، که به زبان خود و بر روی یادبود پیروزی‌اش می‌نویسد، از نام شخصی خدای اسرائیل استفاده کرده است – یعنی نام چهارحرفی خدای اسرائیل (تتراگراماتون، YHWH نه یک عنوان ساده، و نه یک کلمه عمومی برای معبود؛ بلکه نامی که سنت اسلامی ادعا می‌کند اختراعی دیر هنگام بوده و قرآن هرگز آن را به کار نبرده است. نهصد سال پیش از محمد، پادشاهی که هیچ دلیلی برای کمک به کاتبان عبری نداشت، آن نام قدوسی را بر روی سنگ جاودان ساخت.

همین سنگ شامل قطعه‌ای است که پژوهشگران آن را اشاره‌ای به «خاندان داوود» می‌دانند – سلسله‌ای که سنت اسلامی آن را تا حد یک افسانه محلی کوچک جلوه می‌دهد. سنگ‌نبشته «تل دان» نیز که در سال ۱۹۹۳ در شمال اسرائیل کشف شد، این سلسله را از زبان پادشاه دشمن دیگری تأیید می‌کند. دو سنگ مجزا و دو شاهد خصم، هر دو تأیید می‌کنند که داوود ساخته و پرداخته ذهن کاتبان بعدی نبوده، بلکه ملت‌هایی که با او می‌جنگیدند نیز او را به یاد داشتند. شما نمی‌توانید سنگ را بازنویسی کنید؛ شما نمی‌توانید بازالت را ویرایش کنید؛ شما نمی‌توانید سه هزار سال به عقب برگردید و آنچه را که یک پادشاه دشمن حک کرده است، تغییر دهید.

اکنون ببینید این سنگ با فرضیه الهیاتی «تحریف» چه می‌کند. قرآن ادعا می‌کند که کتاب مقدس توسط یهودیان و مسیحیانی که متن را برای اهداف خود تغییر داده‌اند، تحریف شده است. اما این سنگ در سال ۸۵۰ پیش از میلاد حک شده است – بیش از یک هزاره پیش از نزول قرآن و هشت قرن پیش از میلاد مسیح. این سنگ توسط پادشاهی بت‌پرست تراشیده شده است که هیچ ارتباطی با کاتبان عبری یا راهبان مسیحی نداشت و هیچ انگیزه‌ای برای حفظ متنی که به آن ایمان نداشت، در خود نمی‌دید. با این حال، نام‌های موجود بر روی آن دقیقاً با کتاب مقدس همخوانی دارند – می‌شع، عُمری، خراج، خاندان داوود و نام یهوه. چگونه پادشاهی بت‌پرست در قرن نهم پیش از میلاد همان تاریخی را بر سنگ حک کرد که طبق آموزه «تحریف»، قرار بود تا هزار سال بعد دستخوش تغییر و فساد شود؟ او از روی یک متن تحریف‌شده رونویسی نمی‌کرد؛ او همان رویدادهایی را ثبت می‌کرد که کتاب مقدس ثبت کرده است، به صورت کاملاً مستقل و به عنوان یک شاهد خصم. این سنگ پیش از آنکه تحریفی رخ داده باشد وجود داشت – و دقیقاً آنچه را که کتاب مقدس می‌گوید تأیید می‌کند. اگر کتاب مقدس تحریف شده است، پس چگونه سنگ باستانی تحریف‌نشده با آن موافق است؟

این سنگ تا آستانه نابودی پیش رفت. هنگامی که قبایل بادیه‌نشین محلی به ارزش آن پی بردند، آتشی دور آن برافروختند، آن قدر به آن حرارت دادند تا سرخ شد و سپس آب سرد بر روی آن ریختند – که باعث شد این بنای تاریخی به قطعات متعدد خرد شود. آن‌ها تکه‌ها را پراکنده کردند. اما یک پژوهشگر فرانسوی پیش از این ویرانی، کاغذی نمناک را بر روی سنگ‌نبشته فشرده و قالبی کاغذی تهیه کرده بود و به این ترتیب، تکه‌ها را پیش از نابودی نجات داده بود. بعدها تکه‌های سنگ دوباره به هم چسبانده شدند و امروزه این لوح در موزه لوور قرار دارد. این الگو همان الگویی است که این نامه از ابتدا آن را دنبال کرده است: کسانی که بیشترین تلاش را برای دفن حقیقت می‌کنند، اغلب طولانی‌ترین زمان ممکن آن را حفظ می‌کنند. آن قبایل نتوانستند آنچه را مکتوب بود محو کنند؛ متکلمان قرآن نیز نمی‌توانند آنچه را پیش از وجود کتابشان نوشته شده بود، پاک کنند؛ سندی حک‌شده توسط پادشاهی که چیزی جز تحقیر نام یهوه نمی‌خواست.

سنگی که ادعای تحریف را رد می‌کند

سنگی در موزه لوور پاریس وجود دارد، چهار فوت ارتفاع، که دکترین اسلامی «تحریف» هرگز نتوانسته است به آن پاسخ دهد. این سنگ مسا نام دارد که در سال ۱۸۶۸ در ویرانه‌های دیون باستان در اردن امروزی کشف شد. در قرن نهم پیش از میلاد تراشیده شده است: حدود ۸۵۰ سال قبل از آنکه عیسی بر زمین گام نهد، بیش از ۱۴۰۰ سال پیش از تولد پیامبر اسلام. پیش از قرآن، پیش از تدوین نهایی عهد جدید، و پیش از هر بحث الهیاتی درباره تحریف کتاب مقدس وجود داشت. و توسط یک کاتب عبری یا راهب مسیحی نوشته نشده است، بلکه توسط یک پادشاه بت‌پرست که خدای کموش را می‌پرستید و هیچ دلیلی برای تأیید کتاب مقدس نداشت.

Now Mesha king of Moab was a sheep-· Second Kings ,3:4-5 WEB
master; and he rendered to the king of Israel the wool of one hun-
dred thousand lambs, and of one hundred thousand rams. But it
happened, when Ahab was dead, that the king of Moab rebelled
against the king of Israel.

سنگ همان را می‌گوید. شاه میشا ظلم آمری، پادشاه اسرائیل را توصیف می‌کند – نسل‌ها خراج سنگین، هزاران بره، فصل پس از فصل. دو سند، نوشته شده توسط دشمنان، که همان تاریخ را از دو سوی مخالف ثبت می‌کنند. این تحریف نیست. این همان چیزی است که شاهد به نظر می‌رسد وقتی توسط یک دست نوشته نشده است.

اما ویرانگرترین جمله یک خط است. در سنگ بازالت، به خط موآبی، یک پادشاه بت‌پرست این را نوشت: «ظروف یهوه را برداشتم و آنها را به حضور کموش کشانیدم.» یک شاهد دشمن، دشمن اسرائیل، که به زبان خودش بر یادبود پیروزی خود نوشت، از نام شخصی خدای اسرائیل استفاده کرد – تتراگرامتون، یهوه. نه یک عنوان. نه یک کلمه عمومی برای الوهیت. نامی که سنت اسلامی می‌گوید اختراعی متأخر است و قرآن هرگز از آن استفاده نمی‌کند. نهصد سال قبل از محمد، پادشاهی که هیچ دلیلی برای کمک به کاتبان عبری نداشت، آن نام را در سنگ دائمی حک کرد.

همان سنگ شامل قطعه‌ای است که محققان آن را به عنوان اشاره‌ای به «خاندان داوود» می‌خوانند – همان سلسله‌ای که سنت اسلامی آن را به عنوان یک افسانه محلی کوچک می‌شمارد. سنگ تل دان که در سال ۱۹۹۳ در شمال اسرائیل کشف شد، همان سلسله را از پادشاه دشمن دیگری تأیید می‌کند. دو سنگ جداگانه، دو شاهد دشمن، هر دو تأیید می‌کنند که داوود توسط کاتبان بعدی اختراع نشده بود، بلکه توسط ملت‌هایی که علیه او جنگیدند به یاد آورده شد. شما نمی‌توانید سنگ را بازبینی کنید. نمی‌توانید بازالت را ویرایش کنید. نمی‌توانید سه هزار سال به عقب برگردید و آنچه را که یک پادشاه دشمن حک کرده تغییر دهید.

حالا بفهمید این سنگ با استدلال تحریف چه می‌کند. قرآن می‌گوید کتاب مقدس توسط یهودیان و مسیحیان فاسد شده است. اما این سنگ در ۸۵۰ قبل از میلاد حک شده است – بیش از یک هزاره قبل از قرآن، هشت قرن قبل از مسیح. توسط یک پادشاه بت‌پرست که هیچ ارتباطی با کاتبان عبری یا راهبان مسیحی نداشت و هیچ انگیزه‌ای برای حفظ متنی که به آن اعتقاد نداشت، حک شده است. و با این حال نام‌های روی آن دقیقاً با کتاب مقدس مطابقت دارد – میثا، امری، خراج، خاندان داوود، نام یهوه. چگونه یک پادشاه بت‌پرست در قرن نهم قبل از میلاد همان تاریخی را حک کرد که کتابی که طبق دکترین تحریف، تا هزار سال دیگر نباید فاسد می‌شد؟ او از یک متن فاسد کپی نمی‌کرد. او همان وقایعی را که کتاب مقدس ثبت می‌کند، مستقلانه و به عنوان یک شاهد دشمن ثبت می‌کرد. سنگ قبل از اینکه تحریف بتواند اتفاق بیفتد وجود داشت – و دقیقاً آنچه را که کتاب مقدس می‌گوید تأیید می‌کند. اگر کتاب مقدس تحریف شده بود، چگونه سنگ تحریف‌نشده با آن موافق است؟

سنگ تقریباً نابود شد. وقتی قبایل محلی بادیه‌نشین ارزش آن را فهمیدند، دور آن آتش ساختند، آن را گرم کردند تا سرخ شد، سپس آب سرد روی آن ریختند – سنگ ترک خورد و خرد شد. قطعات را پراکنده کردند. اما یک محقق فرانسوی قبلاً کاغذ خیس روی کتیبه فشار داده بود و هر کلمه را قبل از نابودی ثبت کرده بود. سنگ دوباره به هم چسبانده شد. امروز در لوور است. همان الگویی که این نامه از ابتدا دنبال کرده است: کسانی که بیشترین تلاش را برای دفن حقیقت می‌کنند، اغلب آن را طولانی‌ترین زمان حفظ می‌کنند. قبایل نتوانستند آنچه را که نوشته شده بود پاک کنند. الهیدانان قرآن نمی‌توانند آنچه را که قبل از وجود کتابشان نوشته شده بود، توسط پادشاهی که چیزی جز تحقیر یهوه نمی‌خواست، پاک کنند.

How this was made

This is the author's own work. It was composed with [junifye](#) and an AI assistant, drawing its Scripture and original-language work (Greek, Hebrew, cross-references) from [Darash](#) (Hebrew darash, "to seek, inquire, study"), a tool and reference work for the Bible in its original languages.

A gift of support — [Stripe](#)



Scan to read this book online